

۱۱۳۵

۱۱۳۹



۱۷۲۳۵/



۱۱۳۵

کتاب شیخ و شوخ از روی تصاویر  
میرزا دما کرمانی



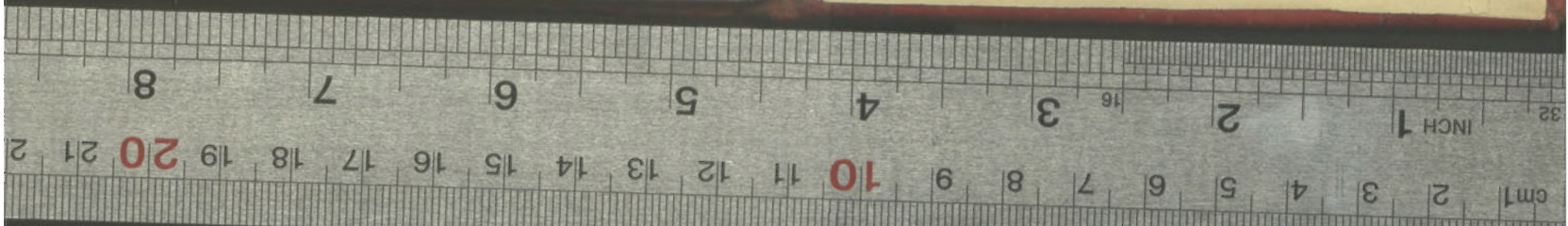
شیخ و شوح

ای گریبی که از حسه غیب کبر درنا وظیفه خورای  
 دوستان را بجا کی مخروم تو که با دشمنان نظر داری  
 لب صغیر نشسته قاتی دارم در شکم این حضور پیداشد از  
 روی کت برخواستی رسم انسانیت بجای آوردم و بگو  
 دست دسه که طرح اسلام جدید است غنی رسانید  
 و کدشت (بوزینه ای محکم خانه صید می گیرد و بقیه  
 رفیق دینخواهم تسک شوم با کر و صحت کردن که  
 دیشب منزل دوستی موعود بودم عجب مجلسی تربیه داده  
 مضامین

کت مخفی نمیشود  
 طرانه ناست

مقصود از این  
 سخن خالصانه  
 است

حقارت نظر اهل علم خانه موسوم به دار الفنون بود و صحبت  
 بودیم ناگاه پرده برداشته شد و شیخی وارد شد بدین صفت  
 قد متوسط ریش محرابی جبهه نورانی لباس کهنه اما پاک عمامه  
 بی تکلف وضع موقر محرم نیست خلقت رخت  
 و رخت حضار مجلس شد عاقل تغییر یافت رود دریم کشید  
 تا کم کم بران آمده و صاحب مجلس صریحا گفت من است  
 موعودین شد طاعت می دانم دعوت من با حضرت  
 بچه ملا حظه است صاحب خانه گفت مکرر مافاتی دارد  
 جاب شیخ بشیر عاقل تغییر یافته و گفت اگر بجز دعوت  
 لباس بود (یعنی آنکه در عایا بودند) باز بطوری شد  
 که راه و له حالا امر خبیث مکتوبات معاشرت کرد  
 میشود





حتی استعمال طردف هم خلاف جنایات خواهد بود صاحب  
 خانه گفت مقصود جناب شیخ نه به اسم عرض کرد اینها  
 مسلمانند سبقت از جمله طلاب علوم و محصلین این بلد محسوب  
 میشوند و مخصوصاً علامه جناب عالمی از ایشان دعوت کرده  
 که بمنزبان داشته باشد جناب شیخ چون علامه صدق از  
 وجبات صاحب خانه ملاحظه نمودند با کمال تحیر و تکرار گشتند  
 یکی از حضار که شوخ و شکی اعتباری داشت بابت لیل و نعل  
 تمام گفت حضرت شیخ ما اگر فرضاً مسلمان باشیم  
 با این بدوشت و بر خونت کرد رفیق گفت از  
 آزار یک کردن صدای پیره و حرکت متعطلانه کردن  
 در ساندن دست خود بر لاف دم اردو هر لحظه در هم  
 بند

بند و لای شیخ جواب داد در صورت ضرورت با عدم <sup>توجه</sup>  
 شوخ گفت شما مسلمانها که ما مورخین بقبوب و معاصرت  
 و دوستی با غیر اهل اسلام نیستید و مگر نه بنا بر نمره <sup>نقد</sup>  
 رساله مرسوم بیک کلمه در قسدهان تان آمده که دیابها  
 انسانها خلفا کم من ذکر و انشی و جفا کم شو با و قابل  
 تعارف پس با قریبید باید تعارف کرد و خوشبختی  
 و بنا بر این شما جا بل و ان مانستید

(جواب شیخ گفت (پس) شما ندانم به پیش که  
 بر بخورد و بدون علم تفسیر و تعلیم مانع و شوخ و خنجر  
 چسبیده میوان است لال نمود تعارف و اینی که اسم  
 مختار باشد که بگویند این فلان قبیله است و او



از فلان طائفه است کجای این آیه دلالت دارد در معنی  
و مودت بر فرض تسلیم که دلالت داشته باشد خوب است  
شوخی کدام آیه هیچ نشانه‌ام

شوخی بطراف و نمودش که از طلب علوم ستم و دشمنان  
صحیح است و له در زمان قدیم پیر بردی از مسلمانان شده  
که در آن از حفظ تلاوت میبود و کیفیت در آیه نود و یکم  
سوره ف و در آیه چهل و یکم و آیه پنجاه و ششم از سوره  
مائده و در آیه شصت و دریم و آیه هفت و دریم از سوره  
توبه و آیه اول منحه و آیه صد و چهاردهم از سوره

ال عمران خلاف آنچه شما میگویند است  
شوخی ما حالا از کجا این آیه را پیدا کنیم اگر میگویند

عوض سلسله شمردن یک از این آیه را بخوانید  
شوخی در سوره مائده میفرماید (یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا  
اليهود و النصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یولیهم  
فانهم الح) و در سوره آل عمران میفرماید (یا ایها  
الذین امنوا لا تتخذوا بطائفة من دینکم الی اولیاء  
الله بما یحلون محیط) و البته از اخبار و آثار علوی صد  
حدیث بهین ضحی است

شوخی یک از معایب ملت اسلام است که آدم سر در  
نیامورد که چه میگویند

شوخی در هر ملت و سنت هر کتاب هم عالم دارد و هم  
عالمی هرگاه کسی بجهت بی سوادی و قلت تتبع و عدم تعلیم



۲۴  
بیک علی یک کتاب ارا نه اند اسباب تحفه ان علم  
یا ان کتاب نبود بخصوص قرآن مجید و فرقان حمید که  
علای سحر در آن غرقه دنی فتنه تا چه رسد بسنن الملک  
و خمس الدوله و تغافل بسطه باری جانب شیخ سمنه  
بجائے مانده که ان شرح چون خرب کل مانده شوخی کرد  
که بزمید و قاحت بوصوف بود و از ردای معجزانه  
شمرده میشد پای جلالت دیسان نهاد و گفت من  
در همین نقطه که نشسته ام بخط مستقیم میگویم که هیچ راه  
از شکلهای دایره تا ابرای مانده هیچ دایره ارد  
شده معتقد نیستیم

شیخ فرمود اولاً غیب بعضی باین چه لفظ نقطه و خط

در او به

۲۵  
در او به شکل و دایره و شش و داری تا یا اریسکه  
بخصوص مارا ابرای میخوانی شخص کمان میکند که همچو آب  
مادر تو غیر ابرای بوده است ثالثاً تو کدام یک از  
علوم مارا دیدی که حد کشتن عبارت پسر و حتی این ادعا  
یا ده را داشته باشی رابعاً عالم شرفی و غریبه  
میواند باشد ولی علم نه شرفیت و نه غریبه دیرا  
و نه نورانی در هر جای زمین که بر دی سه چهار دوا  
تا میبود و در هر قسیم خط مستقیم قصر خطوط و صبر  
نقطتین است و در هر شهری تقویم مسهل صحت  
و مقصوره است شرفی دیگر که دود سیگار را بطور  
مخصوص حلقه حلقه از دهنش بیرون آورده و مایه



با دستمال کردن و غنچه ساختن لب و اشاره ابرو و کف  
 بطن آمده که حضرت قاجار شاهرار علم مداریه استخوان  
 آن وقت سهل بود که کافور سه دود حالا باید شمع  
 باید پیش فریکت بپسند و در این عصر کتاب فو  
 یک دانه ازین بولهای سیاه نمی آرد و اگر در این  
 زنده میبود بید که بقدر یک یا دو نیمه پس دین سلام  
 شیخ اولاً آن قدر بدان که من از طب طبیعی شاهرار شستم  
 سهلت که از تار و پود سه دود خوب طلاع دارم  
 و قیظ کلمه فریکت و منت را لازم نموده است  
 و صدای کجک ماده بکی ثانی پس توهم شری آن  
 فصل بر چسب است را با سبکس در سهیل تقویت  
 لکند

تسکین ندارد یکی که موضوع علم طب را از موضوع  
 علم طبیعی تمیز داده اند و در کافور خون دیده اند و در  
 و تجمیر میگرد میگویند که باید حصار ناریه آن پخته  
 و بدین جهت ابرادی با طباً وارد آورده اند که چرا  
 بار دهم ده اند عاقل از اینکه موضوع علم طب بدین  
 و هر چه احداث برودت در بدن آن بکند در  
 از ابارد میجویند اعم از اینکه در نفس الامر بعضی طبیعت  
 سرد باشد یا گرم مثلاً ای که در نهایت گرمی باشد اگر  
 ای که کمتر از آن گرم باشد بروی آن بریزند از جوش  
 میافتد و بدین ملاحظه میتوان گفت که آن آب جدا  
 برودت در آب جوش کرده است و لایقی حرارت



اب ثانی لازم نیاید خاص نیست شیخ الریس این کلمات  
 تو مثل اب دین سه بالا انداختن است ردیابی فن  
 طبیعی در عمه روی زمین اعتراف بهوشیاری او دارند  
 و قائلش را محترم شمرده اند و انصاف داده اند که  
 در علم طبیعی ما هر بوده است بخصوص با وجود ریاست و  
 نقصان آلات انحصار و این رسم بدان که در ادیان  
 در طب در اسلام آمده است با می این بسیار  
 که شاید اسم ای آنها را هیچ شنیده باشی یا بسیار  
 متوجه حقیقت در بهی ابوعلی غیر در طب دوران  
 و کتابت چندین هزار بیت کتابها و فن نام داشته  
 است احتمال میرود که مستور یک سده از افکار این

بزرگ را که در الهیات است نتوان حاکم استعداد نکرد  
 سادست از اینکه یک طبیب خطا کرده است یا صواب چه  
 دلیل بر بطلان مدرب میشود

شوخ نکه موضوع که میفهمی یعنی چه

شیخ موضوع هر علم چیست که بحث میشود از انفس  
 و عوارض دایمیه ان

شوخ سوراخ دو تاشد عوارض دایمیه یعنی چه

شیخ عوارض دایمیه است که عارض شود شی را مایه  
 مثل تعجب که لاحق ذاتی است و بخیر و شر  
 بالا راده که این را لاحق میشود بواسطه امر خارج  
 از او که مساوی آن باشد مثل صحت که لاحق میشود



بواسطه جوینت یا بواسطه امر خارج از او که مادی  
باشد مشرک عارض آن بواسطه تعجب

شوخ افراشته است من این را نمی فهم سهراب  
که هیچ عالم نیست و شما مدارج علوم را بر طبق  
الفاظ قرار داده اید و میخواهید جمیع دقائق قول را  
بر ذریعین بیان نماید رسته زبان مگر شما بجهت ادا  
بر نوع مطلب کافی است و اگر نه تحقیق شما دارای  
علم بودید سر خود را در همین نقطه ابراز نمودید  
شیخ ای که بحرف ضا یا عین شما مرده و زنده است  
دارید برای این که بحرف و حروف طاء و ظاء  
در لغت تونینها نیست و این خود از جهت نقصان آنها است  
دشمن

و شما انانای صوری که نفقت نیست خیال میکنید کار  
عجبی است تلفظ کردن بحرف عین و میخواهید که هیچ  
وقت با الف نداشته باشد و اما ای که گفتی از فهم عبارت  
عاجزی محض لغت عیش نیست و حال آنکه بعون آسم  
من تعریف موضوع را بقوه علم بیان میتوان کرد  
باس اداء کتم و حاله بر عوام بنایم و نه در قرار که  
علوم شود و بسیار از علم عاری هستی و حاله کردن  
بنویس که یک ساعت طول دارد این چه حیرت است  
که بخود راه دهم و بطوری هم که استاد ای عوام  
بر ذریعین دپول و احترام است و تعریفهای پوچ را  
وقت که لوح ساده بوده الی حال در تو جای داده



معلوم نیست که دست از جمل مرکب برداری  
 شوخ حالا هر چه میخواهد بگوید میداند اگر با مردم  
 حالا رشته علم انقضای پیدا کرده بود و مردم ایران  
 به منظور در مرکب شده طمسی بودند

شیخ گفت خبی است بفرماید به منم بر وجود شما  
 اثری مرتب شده است شاید رفع اشتباهی شود  
 شوخ قبر را در آستان مدرسه پیش از ترویج تا  
 مردم میخواهند آنرا روشن کنند مخصوصاً نه نام  
 چه قدر گفته میشود و ساعت و دیگر دوا  
 و حقائق در بیفت تا آخر برادر کبریت قیاس  
 بگوید حالا نمیپسندید مگر آنرا که نمیپسندید  
 اگر

بر کسی ساعت چه خوب است و میپسندید این و یکی دیگر  
 و دستکش و چتر و سیگار و زین و یکی و شمع کچی و لایه و  
 شدن لفظ خط و نقطه و کلمه و نمیک و مکررات مخصوص پاک  
 دو کس و پاکت و مادام و در شک و کالک و اریکل پس  
 اسلام با طهرات

شیخ اولا معلوم میبود که صنایع و قیاس لفظی که در عصر  
 در ایران بوده است از قبیل نقاشی و صحن و خط کشی و  
 خطاطی و سیم کشی و خراطی که یک دانشمندی را چند  
 سوراخ میکردند به آنکه بهم راه پیدا کند و سیم را  
 میکردند و بکند حجاری و نجاری و خیاطی و سیم  
 و بنای و کافه گری و زرگری و غیره هیچ کس زود

شیخ گفت خبی است



نه هات ثانیاً بیداشدن این مصطلحات جدید چه خیلی  
 بعلم و دین و مذہب دارد و بخاری و حجازی خوب و  
 هیچ ربط بعلم دین و مذہب که از اعلم کلام میگویند  
 ندارد و شاید هیچ مسئله از آن بکوش تو بخور ده باشد  
 و سیکه با سیکه سحر حرف بر نید و کمره خطه <sup>نکستنه</sup>  
 هزار این ابله جو جا و پاوری و صد هزار علم و سید <sup>ان</sup>  
 بصری ساکن پاریس جلوه دار شما نمیتواند نبود عجب <sup>غنا</sup>  
 اراده غرور و خود پسندی و جبر مرکب مخلو شده است  
 و اینکه بعضی سرخفاتی را در بازار میفرودشند چه در  
 بهر اهل علم خانه دارد شیخ روگرد بدیگران  
 و گفت شما چند نفر در این سوال حق جواب دارید  
 بگوئید

بگویند به پسم در این قرن با وجود لغات مجوز و لغام  
 هر ساله در سید که شخص طفت و موجب های بیفت رنگ  
 و احکامات به انداز و توثیقات به پایان و جمیع <sup>است</sup>  
 و احضار استاد های قابل از همه دول و بر زبان فغان  
 دولت و کمال آن عالم و حکیمی که از میان بیرون <sup>کست</sup>  
 کمانه راه اهن میکند و فلان ملک دستگاه <sup>رسان</sup>  
 با در ساخت فلان درگاه بدیستخانه شد خرج <sup>صرا</sup>  
 فلان با در دولت و خرج دولت ایران آورد حاجی  
 ابو الفتح اسباب خرازی میفرودشد در پاریس <sup>روی</sup>  
 چند هزار کتاب چه روزنامه چاپ شود کوچه های  
 لندن کل نموده رند وستان را خوانند و بکلیس <sup>تصاحب</sup>



یکسند ترکمانها تبعه روس شدند دولت ایران نشد  
 عتاب میارزد (جوت) ترکمانها بکس رسد شکر  
 (موسیک یک پدر) چرا چراغی کار ایران شد  
 (کت و مت) رئیس پست و پشال اینها  
 و خلی نصیحت نماید دارد انداختی که شما نغزین  
 بلاجهت بد دولت کردید کدام است کدام معدن شما  
 بافتید چه دستگاه شما راه انداختید بکس شما  
 کدام دولت را پیش کردید و چه بسیاری این  
 حاصل نمود جسمم بادان به خطما که روسا کردند و آن  
 خطما که کردند بسوز شع کجی وقت را باید از حاج  
 بیارایاغ بیاورند هنوز قلمه اش دلاک دیاکت  
 دکانه

دکانه ما باید از صدق کارها بجات خارجی باشد هنوز  
 برای یک رزح طلسم چشم ما باید بد و بسوز باید این  
 باجوت و چیداری و دپت و درشکه و کالک و غیره  
 و صندوق و ظرف خارج ما باشیم هر کس دیش  
 اندک چشمش علیه میاید باید ایدوس شود مگر سکه بی  
 خرج کند برود و کستان خود را صحیح کند بر کرده  
 خاک رسه نمای متر زن صفای تهر میاید بکس  
 دولت و موجب عارمت و اسباب بزرگ میاید  
 بدکان طحضرت تهری قبا نهایت نفرت را  
 شما دارد و اگر گوئید در پیشه صد نفر عکاس  
 کدام یک مسلمانند کدام یک در ایران تحیر کرده



آخر شما چه بدارید چه عذر برای کار صورت به آدن  
 دارید خد ایک شت مرکب سابه به از و زرای شورا  
 ایران و طای پس یک دولت خوانان در کاه  
 و درای سکر دکتور کدام یک تربیت یافته اند این  
 دستگاه کوشنده رئیس مکرر فحانه از اهل علم خانه است  
 یا رئیس بنجانه یا احباب شهر یا طبای حاذق یا صاحب  
 منصب های ماهره در پرداخته این دار بجهت  
 آمده یا خارج از آن می که کرده اند که است آن شکر  
 که از دست آنها بر آمده چیست جز خا رنه های کوه که  
 و ظرت تر قه بر زبان که این توفیق دولت است  
 اگر بجا نذران حسی متوجه شده بود بحال مردم را  
 بهوت

بهوت استعداد خود کرده بودند و هر که علم جدید بود  
 کار آورده بودند بخت به تعبیر کنسیدای اهل ایران  
 این دستگاه تعظیفات و همش را معلم خانه گذارده اند  
 در بیع از توجه های ملوکانه و سهام های خردانه و جمع  
 اسباب و انتظارات های یک دن نورش و نقیض  
 فارغ نگردیده بود که از یک طرف شرفی صاحب  
 شریک دست کل خود را عبود در آورده و دست  
 که بان کتبه زده بود روی را نو که آورده و اینست چراغ  
 و لاله این بیان را سرودن گرفت

حضرت آقا بطور مایه مینیت که نقطه خیالیه شمارد  
 احاطه کرده است بر ساعت قدم بقدم دولت بکینه



و پست تربیت شود اینها همه از عهد جوب شما  
 نمیتوان برآید و از عا جز شدن آنها معذرت بخوام  
 و در این مجلس اول لطفی میکنم است که مریدان شما  
 هم که از کلین و فارغ التحصیلان مدرسه مذکوره ام  
 ایستکه حاضر م از برای هر قسم سوال که دارد  
 شیخ مقصود من واضح ما من مطلب است نه حکم و دل  
 که مریدان بخواند و چون خود را فارغ تحصیل خوانی  
 بگو به پسند معلومات رجعت  
 شرح اول آنکه بحد و یک جلی مقدم  
 شیخ من سوال از اندیشه علی بکرم حکیم بعلان خبر نمقتدی  
 شرح الف و بای شما، قصه است و جمیع کلمات

عالم میجو این جز است و از این جهت است که در ایران شما  
 با کمال سید اینطور  
 شیخ مقصود من  
 شرح اسلحه حالیه کشتی های اینی با اسلحه کشتی های دریایی  
 را که ملاحظه فرمایید بهین دلائل و ضمه الف و بای  
 بر الف و بای اسلامی ضمیمه دارد  
 شیخ من دیگر متعرض تمام معایب کلام نویسم بملفوظ  
 میرسم مقصود من  
 شرح در مدت چند روز و است هر روز بار بار در آن  
 توبه می نمایند و از اهل مبول تا بهند در آن و چه بگفت  
 بتوان کرد پس خط اسلامی ناقص است



### شیخ برسم نقصان صفت

شوخ آدم باید جمیع اصطلاحات علیه را بداند اما آنکه بخواهد  
 یک کتاب در این ترقیه قدرت داشته باشد پس باید  
 آن وقت که ملت اسلام با چارچوبیت توقف کند  
 در موانع غیر منتهی که از خط اسلام بر روی میزند

### شیخ آن موانع صفت

شوخ که در معلوم نیست که دین یا گرو دین یا اگر دین  
 دیگر حرم را چند جور میخواند و خدا را در خط اسلام  
 حروف صورت ندارد و از یک را در دست میخواند  
 در کلمه خواجه و او را چیه میخواند

شیخ نیز یک از اینکلمات را بخواند و دست میخواند  
 چیه

هم خسته میوم هم خنار کمر خواهند شد بعد از آن که  
 در تاریخ خط گفته اند که کلد بیان اول بجای شکر خود  
 تصویر برگ و دست و ستون و قنای بیان و در آن  
 دمای و سرخ و مثال آن میکشیدند و بعد که بخاطر  
 فقر دادند اندک اندک تغییر در آن حاضر کردند و بعضی  
 را که بصورت های میکشیدند به بن شکر کردند و بن بنیر  
 و در آن شکل دیگری نمودند و میم یعنی اب را که رای آن  
 خوب است میکشیدند و هنوز در دین باقی است به شکل  
 مختصر نمودند و هیچ نقلی که در خط عربی نماند و برای  
 اعقاب هم چندین فقر وضع نموده و در فوق و تحت  
 حروف میگذاردند و با هم هیچ صبر نمیکنند و برای



چاب و طبع هم آن بود زیرا که شعر چنان لازم است  
 مترایان که بقطع چاب کنند و لایحی که دشت این بود  
 که با تحریر جسد نویس اند که مانع بود با الافر کم  
 در عالم خط کوفی و بعد از آن خط اسلام رسیده خط  
 و رقاع در میان و توقع در نهایت تمامیت و کمال  
 حواله اختراع شد و اگر چه در مصر هر حرف بعضی  
 شبیه هم و لایحی مابین میگردید  
 شوخ اما بعضی شبیه میزد بلکه بعضی شبیه میزد  
 شوخ عرض کردم آنها را با عرض تیر داده ام  
 شوخ چطور  
 شوخ در مجلس در نیم میاید و لایحی که خط استادان

باقی

باقی متر میرزا با بقدر دیده است خوب میدان  
 که چنانچه حروف غیر منقطه جمعا از حروف هم شعر  
 بواسطه نقطه جداست همچنان حروف غیر منقطه در فون  
 از حروف مثل بعضی بواسطه نقطه در تحت و در حقیقت  
 مخصوص ممتاز است و علاوه شکلهای دیگر رایج  
 برای لام و صلی و برای وقف و شباع و کت  
 و سکون و غیر اینها وضع کرده اند که با رعایت آنها  
 میتوان گفت ابداً حالت منقطه برای قاری پیدا  
 شوخ حالا که میگردانند موجب برآشته شده است  
 لایحی معلم خانه و علمای بوسید و لایحی  
 صحیح که آورده اند که باید عرض و شوخ کرد



شیخ من دیده ام در بعضی کتب خوانده بروی بعضی حرف  
نقطه و نشانیهای مختلف میگذارند و اگر در اینها هم نگذارند  
اسباب استباه خواهد شد آن وقت باید بالفدای  
دیگر عرض نموده همیشه اردت مردم خراج آب کرد  
شوخی واقعا چه ضرر دارد که اطلاعات را تجدید کنند  
و بیک خط نسخ که رنده خطوط است بنویسند  
شیخ مسیح ضرر ندارد خطی است مبارک و مقبول و اگر  
یکی از خطوط اسلام را ردیج بدینند و ما الفرض  
نخواهند خطی را عرض خط فخری بنهند آن وقت با  
جسعی کتب را که خط اسلامی است خط جدید بنویسند  
شوخی نموده چه ضرر دارد

ببخشید

شیخ چنانکه در خوارت اینجاست بلکه بیشتر و تلف  
شدن عمر یکصد سال امانت یک ملت و مشول گاه بود  
شدن در طرف به تفسیر یکصد سال انهم در این سکا  
و سرکشی در دولت بزرگ بخوار حال کجا دف این بزرگ  
کارها است حال وقت بسکه کلاه خود را قائم کرده  
بدویم نه اینکه بیاق و ران بگذاریم بگذار که با الفرض  
خط ایران را برای خارج مثل باشد و فتح عظیم محسوب  
باشد و دست خسی بنیاد محرم رنده و ما بنویس دولت  
و اسرار ملت مستور از خارجیان باشد  
شوخی عجب که از شما فریاد و اعلا داده و ادراست  
و اشعیا و اقوام بلند شد



شیخ برای اینکه شما را از این خط و نصیب محروم دهم  
 دانستم چنانچه قضای جلت شما شده است انکار  
 خوب خواهم کرد و حال اینکه مقبول کل دول است  
 و در همه افاق خوشنویسی مرسوم است

شوخ بعد از این تفصیلات باز خط در کی حقیقه خوب  
 خطیت بسیج دفا بخدا ایرانه نه لرد

شیخ بفرمود این شباهت که تو گفته کرده است خطیت  
 رشت بد صورت پر کتابت تحریری از دست توان طبع  
 نمود و علاوه بر اینها چند حرفت که هیچ در آن  
 خط صورت برای آنها وضع نشده است مثلاً  
 محمد و محمد با هم شبیه می شود و اسم رضا را در آن

خط

خط تعیین عنوان کرده و سوال میکنم که مگر خط نسخ در حقیقه نسخ  
 خطوط است چه عیب دارد که بفرمایند و بفرمایند  
 و آخر اعمای پند و کهنم و محض اینکه خود را از محض خوب  
 بداریم مردم چهارده راد چهار عهده های پنج نام  
 و از کجا دولت عثمانی که نیمه عظیمه اسلام است از  
 قبول کنند آن وقت نعمه دیگری در کشور افروخته  
 و باز خط اسلامی محتاج خواهیم بود شیخ بعد از ادای  
 این نظری و بردن گوی بعضی از میان میان حوائج  
 شوخ سابق گفت خاب شیخ تعلوات من همه مذکور  
 نه خط یکی بود انهم هیچ شما چه سکونید در باب  
 چندین علم دیگر که در سنوات عدده رحمت تمام کرده ام



شیخ بعضی از آنها را بشمار

نسخ ایرادات و بجهت اسلام و دینم همه را جواب نه ادبی

نسخ کدام برین نامه

نسخ قصه حروف مصوته

نسخ هر حرف را که صد به صد تا تولید و ادیش در

حرف می کند همچون خواه الف خواه حروف دیگر

از صد تا تولید الف نش مرتبه می یکند و همچنین در کمره

بر حرف تا پیدا شدن که اشباع تا نیم نش درجه است

و در هیچ خط برای این همه مرتب و درجات و نیمه

حرف با شلی وضع شده است برای آنکه فائده

معه بها برای آن مقصود نیست چه کلمه اوز یک در

ترک

رنگ کجوه چه شیرازی اوز یک اوز یک است برای

حاصلت لجه و حالات لغه هیچ خطی وضع نشده است

که جوان لجه کاشی یا اصفا یا یا مار بزرگ را مثلاً

بدون تفاوت حکایت کند قصه اوز یک هم از همین

قرار است و الفاظی که وضع شده است برای معانی

متضاده بسیار است تا چه رسد بمعانی غیر متضاده

پس هر چه پیدا شود در ضابطه صوت فون در معنی

کند چه ضرر دارد و از آن قبیل باشد و حال آنکه این

در می در خط استادان یافت یا اگر در ضابطه

وضع کرد و شرا عراب در فوق یا تحت حرف

الحاق کرد در هر صورت معنی کثیر خطی که داریم است



و از اهل زک نایم باید عیوب از او بر فرض ثابت  
رفع نموده چنانچه تا فرین رای بسیار چهار حرف است  
دری بر آنها علاوه و شش تاره برای هر یک از  
دج و ژ و کات وضع نموده اند

توخ خواجه و خواجه داد و نخواه چسبند

شخ ایجب این میان است که حالا طلب آن بودی  
حالا نفی آن بکنی

توخ چطور

شخ زیرا که این داد است ره بکند رفقه حرف باقی  
حالت نیست بلکه اشقام صمد دارد و چنانچه اگر ادب  
لفظ بنمایند پس نظر این لطیفه در خط جاریست

توخ

توخ

شخ این یک ویر لفظ خط آنها است و در خط آرا  
بعد از حرف مضموم داد و بعد از کسره یا یه بویسند و یا  
تیسر می توان اعراب خط را نیز داخل خود کرد

توخ بنده با نای تا ایا اینها هم معتقد نیستیم  
شخ منی است و عرض از این موضوع و محمول است  
در مورد از انچه رسم معتقد می گویم تا و ما ایا نه  
بد قسم است تا کدام طریق معتقد نیستی

توخ آن طریق تا کدام بنشینده ام

شخ نشانیته جیع داریه یک قسم است ایا نه  
که کلام را جزل و محکم می آورند از لفظ شکر بر می کنند



دار بر کوه که موجب ناملات حساب میماند ریاض  
 صحیح و مضمون بندی و کنایات بی در پی و استعارات  
 و مجازات را کنار میگذارد و اگر چه بود مترها  
 معادل عروض و سحر قدی و تاریخ طبری و تاریخ التواریخ  
 و امثال اینها

قسم دیگر اینکه بر سهولت بیان و بچین ریاضات لطیف  
 کلام و آهنگ آن یاد آید مترهنگان پنج بعد  
 و گاهی که مان سبزه است

قسم دیگر آنکه ترکیب را محکم تر و ادیبانه و واضح  
 و تمیز و شعار هر چه پیش آید و مطلوب باشد پس  
 دارد مثل کلید و دونه

همه

قسم دیگر که لفظ را بیشتر مرعات میکنند و در استعمال لفظ  
 عربیه چندان بر بهر دارند مثل دره مادر می  
 قسم دیگر آنکه سواد کتاب او در هیچ قسم خالی نباشد  
 متر تاریخ و صاف که سخن انشاء و تخیل نیست  
 قسم دیگر آنکه بر زبان سجع و بیانی عصمت اینهاست  
 چند قسم میبود یکی آنکه از مردم با سواد و شایسته بر آید  
 مثل مناسبات و قیاسات مردم قائم مقام و کس طیار  
 بنویسد

قسم دیگر آنکه از شایسته صادر شده است و اینهم چند  
 یکی آنکه هر لفظ را عیان استعمال میکنند هم از آنکه  
 باشد یا غلط هم بودند میکنند متر و در آن ظاهر



قسم دیگر آنکه محض القای مطلب است که از صورت حیات  
اندک بالا تر است مگر قیاسی و حضرت نوان میسند  
و امر در قبول اشخاصی که زبان خارج میسند شده  
معناها اغلب باین زبان است

قسم دیگر آنکه بخوبی با عوایت و سیح ندانند بطور  
نشان بویسند مثل رقصات و مکاتبات کسبه  
و تجارت که موجب تدرعت و له چون بطور روشن  
هم معنوم شخص عاقل متدبر او را معذور میدارد و درین  
اقام کدام یک را میسند ی

نسخ من نسخ تعصیدم شما چه فرمودید و له  
القدر یسند انم که این یاده سندان ابرای تعصید  
و ان

و زبان در برای ادای مطلب است بلکه برای ترتیب سخن  
و تصحیح وقت است در نوشتجات هرگز طالب نمیسند  
لفظهای معنی استعمال میسند فضا که راست با اصطلاحات  
غریب و عجیب میسند و قمر میسند تعریف میسند  
میکنند القدر فصیح است که کسی تصنیفات او را میسند  
شیخ این قدر به ان در معنی و محسن ملا فکته که ان  
انچه اطل و مطول و مختصر است هر یک از این قسم  
است و که شمر دم اگر مقتضای مقام باشد از ان ملا  
و صاحب ان را بلیغ خوانند اما فضا که رقیب  
عهد نامیان همه کس اینطور در ان شرط کرده است  
که باید فایده از غایت و تعصید و سنا در باشد



شرح من اینها عالم می شود بی پنم بجهت یک قافیه ده  
مطرح می شود

شرح همه که می شود نیستند تمام کتب که این قسمت  
بعضی که مقصودی غیر از همان لفظ ندارند محض اظهار  
صفت کاهی می شود میکنند شرمهات همیدی  
و سایر کتبهای دیگر متعلق به علم بلاغه می گویند صحیح  
باید بطور باشد که معنی تابع لفظ شود

شرح مثالی پنم می نویسند وجود دیگر و مراح و مراح  
در دغ می شود دغ حدت و در لغت و لجه رفع  
جایگاه محبت و محبت همراه اینها چه فایده دارد  
تسخ فایده اینها آن وقت معلوم شود که می نویسند

علاینه

علاینه می پنم که اسباب رجس می شود و مسکه می نویسد  
می شود کدام شود چه اربیت ازین خوشتر و ازین گذشته  
اهل سان حلی ازین سبک و از این زبان می رسد که  
پیکانه می رسد و یقین دارم مثل این خصوصیات در همه  
ای عالم باشد که خودشان از این تعبیرات حلی دارند  
که پیکانه زبان زبان می رسد و آن ترجمه و تفسیر می رسد  
و دیگر ازین هرات کوچک مثل عاودین کاغذ دارد  
مثل جاب عالی کفایت و بطرف مقابل مکرار آن  
موجب لغت می شود بلکه مکرار نیست مثل در این پنم  
شرح من می پنم در غالب کاغذ می نویسند بعضی  
میرسانه رقمه کرده در حسن اوقات و عصر در است



حاصل شد و غیر از دوری از فیض صحبت اگر هر صورت  
وقوع ندارد الخ

شیخ ادلا این اراده صفت اجزای که در مقام  
شمارم و در حقیقت این ارادیت بخواه با من یا با  
این کلمات بفرستد معرب الحاقان و بعد سلطان شده است  
که لفظی است غایی بطور ریخته اند و بطور قیامت صریح  
ان به اش طلب تازه است و اطلاع دادن از سلاطین  
خود و اگر بخوانند خلاصه میسند بلیقه تو باید میسند  
ای پیر من زنده هستم تو زنده هستی یا مرده نه ام  
طلاق داده یا نه زود جواب بفرست و اینکه میسند  
در حسن اوقات بلا حظه رسیدن مطلوب است  
و این

و این را عقل تجزیه میکند مثلاً یک ماه است و باد است  
و در آن یکماه امروز که شخص کاغذ پرش را بخواهم  
حسن اوقات است نه اینکه زمان و با حسن اوقات  
توضیح دهم که کسی دو دفتر کتاب یا است و در آنجا  
با رضی را میفهمد و سحر است

شیخ احتمالاً ضعیف هم میرود که این بجهت به اش قوه  
فهم باشد همه اش تفصیل نصف بچاره نباشد کتاب  
کبری در منطق به علم عربی است نه زبان عربی که آن  
هر چه که زبان باشی بر دار بفهم حودت بین به سخن  
دار و نه قافیه نه عبارت نه لغت شکل پس معلوم شد  
که اندک فهم هم لازم است و شبیه نباشد فهم



بنا به اینهم شبازی یا تبعده گری آن فهم که مطر است  
 نسبت که شخص بگوید من که خیاطی خوب میدانم چرا  
 عبارت را نمی فهم

ترخ در اشعار همه اش یوسف و چاه زکندان و در  
 و شمع و جام حم و چوکان و زلف بیان یکسره  
 قصیده و بزم که از بهار گرفته میرود بهر مدح و در  
 و در حق او یکویند اخوان که سپهر خضر را که برد  
 هم قصیده به عا که تشبیه ابر و بجان مانده

ترخ ادلا من عبارت تو را از برادر نفر شتر و می  
 در نقلن بزمین شنیده ام پس مانده جواب بگویم  
 نایا در همه مذاهب و همه مل و در همه اسن و همه  
 چاه

چرا می ستم مشهور بخوبی یا بهی دارند و در وقت  
 اشاره با و یکسره که تم بجای یوسف کفتم نور حسن  
 (کلیات) هستی هیچ کس نمی فهمد بکلیات کیت مقصود  
 مرتب بر کلام نمیشود و اگر در شمع و کل و بردان و مل  
 تعجب یکی عوضش ازین تعجب کن که از قوه ای  
 معانی بسکونه ذهنی دارند که در همه اشعار این همه لفظ  
 را یکویند و معرکمر نمیشود اما قصیده را به قسم  
 گفته اند معلوم میشود قصاید انوری و استادان کرا  
 ندیده متاخرین هم هر طور از اظهار که میگویند مکن  
 اینها اسباب تحفه نه فکر دیگر بکن آقای طراز  
 ترخ معانی است ایام طوالت است و می که شخص



بزرگ نه شعر نخواهد بود مگر تصنع ادعای پند و اندرز  
صد هزار بیت بگویم هیچ می نویسم زیرا که وزن شعر  
قافیه غلط مستدر است اگر صحیح بود بستی در زبان فراموش  
هم شده باشد و حال آنکه نیست

سج جواب داد که جواب این کلام یاده را بگویم  
معلوم می شود اثرهای که بر قیاسات تعریف و ادوات خود  
مترتب می شود هیچ نیافته و کارهای که بفرموده  
رسج ننشیده جواب اینکه گفتی در شعر و در دعای  
تبریکه اراده خال کج از تو باشد ادلاطای هر ایست  
که شخص از دروغ بهش میاید و از شعر خوشش نیاید  
ایک در حق کسی بگویند که از میان حدش کرک  
بهر

بیش اخوت میورزند و انطوت قدش که با دست  
نظار دل بجا ضعیف دراز میکنند و آن شخص اگر عادت  
آن وقت این کلمات کنایه می شود  
شوخی کنایه که بد است

سج بگوید صحبت بدارم کنایه جواب بد است بد دل کنایه  
و استعاره کلام مره پسند است کنایه شیده کنایه  
بد است خسی با چنانچه دارد باری کرک کنایه میورزند  
ظالم با بیش اخوت میورزند و حق میورند صدق و شجاعت  
ان در مدوح اسباب مزید رغبت بعد است است  
و در دیگران اخبار بعد است و اینی از مدوح نماید  
ان صبح تو نه وای چندین هزار کرده مردم فراری



از ملک او داده نشود و اگر مدوح ظالم باشد باز  
این ولی حکیمانه و عینیت معقول ملک برای اسک  
باعث شود که ظالم بجهت حسن ظن مردم دست از ظلم  
شوخ خوب و نوید بگذرد و در وقت تصرف کرده  
بودم مردم سر رشته هیچ دشمنان نیست و قصه دارم  
سج بگویشونم

شوخ شخصی است که کلمات سزاوارت سخن بگوید  
اما سواد ندارد و فهمیده است که تا علم در آن دست  
سلمان است نمیتواند بر آنها غلبه کند و بخواهد علم حقا  
و بلاغت از میان برداشته شود لهذا ادام نمیشی  
و تا عود کاتب و ملا و مفسر و قاری تعلیم در یاد دارد  
بیا بفر

اثر

و این شخص گفت دارد بچشمی شدم از شغواء یکی از آنها دورا  
محبوب شد جهان که از قسمم <sup>معین</sup>  
در چهره سخا و سخا کاروان <sup>سید</sup>

یا ده سه ایان دیگر در جا گفته و یا ده سه ای دیگر <sup>گفت</sup>  
چون روان باش روان بانی  
بید پی دندان و دندان خار نه

ایران بشارت خوش و بشارت ملک تعریف کردید <sup>گفت</sup>  
به برسم و برسم و بهوش و خواب  
چو رستم دیرد و چو برن شب

اس را هم تعریف کردند و دیگری اس شعرا خواند  
جان زین را تو بر فلک کن مث خجاری و من خاک کن



این را رسم تعریف کرده و حال اینکه این تعریف است  
حضار این قصه خندیدند حال تا چه بفرماید

شیخ اولاً چون عرض استخس معلوم است اثری نمیکند  
و انقض را حدوث کفشی که سخاوته بجاخت را خوانند  
و غافل که خود را خوار کرده است ثانیاً چون در دا  
معلوم است که چنین مجلسی نبوده است و چنین تعریف را  
او خود گفته است پس آن یاده کوی معلوم شد خود  
تعریف داشته است و هر خنده داشته اند که کرده است  
در حقیقه برایش خود راجح بوده است برای اینکه قابل  
و ناظم او خودش بوده است و الا آن قدر که  
کلام مخصوص بودن دار که چیزی دارد

نسخه

نسخه چه اثر در کلام است اثرش کجا بود حتی اینکه شامستان  
در آورده اند که صیف کالج باید خواند و چشم معلوم است  
شیخ که مخور

نسخه بسیار سرخ و خجل شد در چنانش نزدیک بود چون  
بجکه با کمال غضب گفت مستاکه ادعای این میکند  
این چه عجارت است که گفتید خیلی تعجب است

شیخ من جواب بکنم در اکتفم اخذ میکنی کلام اثری  
ندارد پس چه اباحت است نهی و عذر هم کرد که  
گفتم مخور اگر میگویم مخور چگونه میت حضرت این مطلب بگوید  
بنابر آنکه خندیدن پیش سباب انفال نسخ

نسخه برای رفع خجالت خجالت صحیحی در بیان اندازد



پرسید که ایرستی شهباز بلند بر دار طبع چه معنی دارد  
دوشیزه کان کلام کدام است

شیخ نو که معنی کنایه و استعاره و تشبیه را نمی فهمی چنان  
این سخن را بگویند که این سخن را دارد اگر علم پان  
را دیده بودی بطور اجمال میگویم و چون به شرح حریف  
ان علم نداری حالا باشد تا وقت دیگر

شیخ بی رحمت بپ دوت و شیر را با یکدیگر  
تا اسوده تحصیل علم کنی حال بطور مغایرت کنی  
شیخ گستاخی نباشد بفرمانده به منم چه رحمت و پ  
و تاپ و تیپ را تو بیشتر

شیخ اخگر از صاحب مضبان پادشاه نظام کلاه

براق

براق و از تازیانه ام را می بینی این فیل را احاطه کرده  
شیخ با این تازیانه مجلس دعوت حاضر شدن خاله  
صحک بیت

شیخ بی صحک مال شجاعت و داد و فدا و دجلو  
دشمن دشمن مال ما در حقیقه سلطان شد در دس رق  
قداره ما است

شیخ بر بلند پروازی میکی خدایا پادشاه ایران  
را از سه باران و جان نازان ترک کم کرد و پیر  
تو حالا باید یک دود و گویان قدم بر نه با دوست  
نفر کن کنی مجبور اند که بی بگویند بیت همه خسته خود را  
بطرف شخص پادشاه تو با این دشمنان کردن و



مارک در لطف کش که مردم و کلاه رز که و عمر در حال  
 دماغ گذشته تمام صرف ایاغ کشته تمام خود و  
 بر درخت بود چمنی محو کردش پیل خلقی مطهر  
 دانه در هر میدان مصاف در آن ارا اوان کا  
 میاری تا تو با جوانان مارک میان کمرای زبانی  
 صلیب پا دیزی رلف های قلاب که آرد و  
 عوض شمشیر را و صیقلی کنی در شمشیر عظم و خیر  
 برگردن کا فوری به بندی که از تابش قلاب  
 رنگش تغییر کند با کفش مبرق و کفل مطن ازین  
 برهات رعنا که جوانی و ما حضرت شیخ رنگه  
 بیابا خوش خوش غنچ و دلال خانه زین را از

سرین سیمین ملو فرماید که فوج مردان در دم دیده  
 طرف مقابل تنها به حقان سر با به معطر ردها در  
 زرد و سبزی ش بوخته و مویهای شسته با نره  
 گرفته و شمشیرهای غلاف نلخته بهای لاغری ضعیف  
 و سواران سیاه و نحیف در حمله اول شمارهای  
 الحلقوم و سقلمیل خواهند و بود صف دشمن  
 به صف دله که به نیم کردش چشم ت و در کان  
 خمیده در هم بکنند خدا بیا مرزد الله باشی را در عصبه  
 افاغنه بر سپاه شاه سلطان حسین در روضه لصف  
 چه خوب نوشته است توح دم کشید و کرد  
 اینگونه رایت و سخن را در دهان شیخ با بیگانه



کرد که علم نظام ارما در ایران پیدا شده است و اگر تا  
پیش بریم علم نظام را در جواب می دیدیم

شیخ جواب این شبهه را حواله بکده منم رد صد اصف  
میکنم در آغاز نظام جدید تا بداند که نظام صلح از  
از کجاست

توضیح از معلومات و محمولات من کی علم بوسیک  
و در علم بوسیک دولتی خیلی ما هر م قریب برار است  
حکم و ایراد معتبر بحسب این علم به دولت وارد آید  
ام چه از بابت علم خلوت که با اصطلاح سایر  
پس دگر و اناش هستند و چه از بابت دستگاه  
فلسفه و دیوان قانون و چه از بابت درویش

و چه از بابت استیفای مالک و چه از بابت تقسیم ایران  
شیخ من بپردازم که طرف مقابل شر این حکایت و  
نوم دیگر رسیدگی من چکاره دو نیم

توضیح کی است که مردم را بفکر کی تا به بار رسیده اند  
و از آن طرف ایشان را صدر عظمی در آمدند  
از جهت لباس ساده اند و عقل بر سرعت بشی در رسیده  
بعضی درست است که او یک شده اند

شیخ کسم من دخی ندارد اما این در رسیده اند که  
از جنبی تا به دیشهای صورتی به شش نیا به ان  
شاهی داشتیم جوان امروز بجهت به پادشاهی داریم  
که به شایبه مدحت کرمی و در دراز خان میدان



گفت که ستمین زود عاقل تر همه مردم است در وقت  
 کبری که کتاب است چاپ کرده اند ویدم کی سوال  
 میکند چون پادشاه علم طرب را دوست میداشت  
 لهذا فسلان رفت علم مرزبان چی کرا تحسیر کرد  
 و کبیر کرد چرا حالا ارد دولت باد عتسای نیت  
 ستمی ندارد توقع فرموده است که ان وقت  
 سن پادشاه و امیل بطرب بود ولی حالا شخص کا  
 شده است بدولت چه که ان شخص دیر استاده  
 ازین ترقع کو یا جواب همه ایراد های تو بردن  
 میاید

توخ اب تر کانه مجبور است که در مقابل غدا  
 کار

بخار از مقوله مباحات دم زنند مانند شتر شند  
 خود را از هر طرف شتر ساخت و مانند چمدان  
 زلال هر ساعت مرغ از ردا ب یاری میکند نظیات  
 جدیده قوانین سیاسیة خود بریه سفاین بحیره لای  
 عقل مردم را بقبول این تاریخ ستمه باید کرد انهم  
 در میان طوائف سلین که رتق سوری و خیال  
 ایشان بر رتق صوری و فصاحت مکرده است  
 لهذا در مقابل عاده بخار و قوه کلا ایه باید دم  
 شج باز کل کرد کجا فراسیاحت بیافیه را  
 در ملک مجاین ملک و جس میکند و نفس که  
 اعتادات هم این است که مجرد نفس این حرات



و ماضی این سر و کله و پوشیدن ثنوار کون نادر  
 حسب این رلف جمیع جهات نصیه رد که علی  
 مدینت در اسم دولت همیده اند همه را اصلاح  
 کردی و از پر تو رخسار دان کردار و این کلاه عظمه  
 های مصنوعی جمیع غمهای دولت را بدل برادر  
 ساختی دیگر بهیچ وجه خلی برای ایران نماند دل به جان  
 تو بکشت و بنمونه ابرویت و باطن صورت  
 و بدر خنده که رویت و بجزویت حشمت قسم که  
 نه است خانه انجلیس با این نگاه میکند و نه آبرورد  
 و نه آردار خانه و نه غیرت خانه و نه کرسه خنجر  
 الموار و اگر آرد و اگر آرد و نه زخم قدیم افغان در کم  
 که از فاج

و از خارج و داخل همه مظهر فرصت الهی جل عوالب  
 الامور ما خیرا

شوخ گفت بی کسی دولت در دریای بوسیک حیران  
 با عجز و تپید و باز روی جلالت تمام کرده زمین را  
 حلقه تحسین استیای خود حاطه دارد یک دفعه هم  
 کل قوای خود را بسج نماند و یک ثورای اجوی  
 که انش طه قلب تا در این فسرده گان که کی در  
 عله جات این کسی طوفان زده منم و نه دل مسج  
 و فی مستعد قبول هر نوع تنظیم بیداریه برای اسک  
 استعداد طبیعی علی الله دام بچو شد چه بگویم که در آن  
 سر پر شور و شر چه تا با با کردم نظر بایک خوشام



بغای دول و محال ساخته این کین و عوب و بول  
 درسم برست در میان جمع دشت کیمز رس و رس  
 را برهم سوار عقل طبعی را با علم کسی ازین کفایت عالی  
 ندیده یستم ما از فخر بربری که دیوان اعلا نام گذارم

چه بود در ده

سخن پیره پاک دیوانه شدی هست چه بکلی من از تو  
 دارم میرسم هر چه چه کم کنم ربا دین و دینم  
 دیوانه هم با حور هم با سالو هم خوش رودی هزار  
 مواجوا چه باید کرد

نوخ خدی که نه جاب سخ اینها چه (سوزن)  
 شدن و خلاصه عیبت که در پوسیک و شنه  
 جان

این سخن را در  
 کتابی که در  
 دستم است

دویم اینون  
 که در دستم

من از ارا خوب خوانده و میدانم اینها هزار بلیون شده  
 بود از آن علم که حیات شخصی دولت اگر گوش بدین  
 است

سخن تو را بخدا این غلت که نه تاب شنیدن دارم  
 نه استعداد فهمیدن نه قدر میدانم که به قوی تر بود  
 و لعنت سوزنه خشم بخدا آن کشت ای مارت غلغلی  
 و جبهه و یوزینه نیستی چرا نقطه کلمه مرا بروی چرا  
 بمن پوسیک زدای من وقت بگذردم که با شخص  
 تو خود را در نقطه معالجات واقع بارانم ای مارت  
 بین چشم خار دارد ای مارت بین زلفم ما  
 بین رویم اب دارد ای مارت اختلاف عهد ما

این سخن را در  
 کتابی که در  
 دستم است



و تو بود علم حقوق را در او شش کردی ای جلوه بین  
 نفیدم را ای جلوه بین روی یلحم را ای جلوه بین  
 عهد نکستی ای تو ب چند پونه تو سول دولت  
 خوازی نه ای رتاه صیت چه نه وفا کجاست  
 مکر من رتبت نه نیستم مکر نه بجای سلام بان زور  
 مسیور یکفتم د کلاه بر میه شتم و دست میدادم  
 مکر نه کو نم را یکیه کرده بودم و با کاخه تطهر مکر  
 ای عیسک مکر نه بودم ای در هوای خوش چتر  
 در دست میکرتم ای ایستاده نیت شدم ای ایام  
 شرب غنیمدم اخ مکر نه من هم شمر شاد می  
 جنساب در شتم و گویا این کله های بعد از

نشین  
 برین عادل بود  
 در این آستان

غیر مجموع باشد

شوخ از جمله علوم تحصیل بنده در سنوات عده یکی علم  
 زبان است

شیخ یعنی چه علمی که موضوعش زبان باشد نشیده ام  
 مقصود تشریح زبان است یا امرض زبان یا لغات  
 زبان مقصود است

شوخ بی موطان و در نقطه اسلامی ساکن شده  
 وطن پرستی نه اندیشه است و ملی را جمهوری  
 نشانه غفلت از ورود گشتی و رتبت نه دردی  
 بر خطر و حال آمده هرگاه این دو پهلوان هم زور  
 پولسیک در اول درجه که با رسم مقابل شده



شاید ایند ازورود این دو سیل قدرت باشد  
در اول ساعت باران است قدره و استعداد تمام  
و طرح وسیع عظمت ایند قدرت کوه بنزد  
جوئی فرا خواهد گرفت خوب که بفهمی پسیم  
تخیر کشی بولیک مادر مرکز اول و اول نقطه است  
مستغرق خواهد شد

شیخ عجب باشد به زنجیر کرده نور انچه اسکول  
براکه در فهم این لحاظ به ربط کنج کردی میدانم  
چه سخنی گوئی و ده پهلوان کیست و لای سول  
من سوز بچو است

شوخ بی از باد در این مابین بچکلی می بکشد و نا

در بحری محمد آتشی ای اوقاف نقطه می پسیم و لای  
کی ازین دو سیل بولیک در تزلزل باشد حکم  
و وقایع که در اعلام نامه بولیک روح که  
پس داده است تخیر است بول و بند و سه و  
می نیست صد و پنجاه سال است قدم قدم رفت  
بیرود

شیخ با عجب عقی باین ترخفات داری و  
سرهم میبانی جواب و سوال باید با هم است  
و آشته باشد بر و کله انگلیس و کلاه ارشد  
با لندی ارمنی سه کا و یوز کردن میان کلام  
و تف کردن در وقت نظر و چک بهم رسان



در بنجام معذرت و سواد مطابق اصل کفش و چاک پست  
 در تک کفش و دست های لطیف و بروی ارسته و  
 بوی پر است قسم که این نصیرت و تعبیرت تسبیح  
 کاری بخوابد شد سوال من هنوز نیست که علم زبان  
 و این نموده که بیا فی یعنی چه

شرح اصول اس علم زبان که با صطلاح جای که داخل  
 نقطه سر بر سر است یعنی لغه

شرح لغه در عالم بسیار است لغه هندی لغه چینی لغه  
 ترکی لغه فارسی لغه عربی لغه روسی لغه در نه لغه

و غیره که ام مراد است

شرح لغه در نه

در ادب

شیخ ادلاج اعراف رای ذائقه با نظیر مخصوص و  
 باشد به ادا کردی و چمت را دارنده ساختی این  
 هم یک کلمه است در کلمات عالم لزوم ندارد در زبان  
 گفتن این کلمه سه زبان فرض شود تا با اختصاص  
 لغه در میان سه لغات عالم برای چیست در کتب  
 هر از قسم لغه است و انکی تعلیم و تعلیم نصاری و یهود  
 ارض کتب منزه و روح آنها معلوم نیست در این  
 سه لغت مطهره تجرید است باشد

شرح مسلمان چگونه لغه عربی را میداند که آن لغه  
 چینی است بمن و توجه که لغه عربی بگوشت چه میگو  
 شیخ از برای خدا چه میگویند اخوان و تو دعوی

اسلام داریم و خدای تعالی که موجب نظام نبوت است  
است بران مبارک عوب است و خدا را که ما داریم بحسب  
پا داریم اگر عوب است

شوخی بطور تکلیف بران عوب است یعنی چه

شیخ اگر جاهل تو نزدیک است مارا بکشد بقول تو که  
قانون ما که قرآن باشد عوب است هر چه علم ان دانا  
تر و با تدوین تر و بیشتر معمول و منظور تر شود کارهای  
ما منظم و محکم تر خواهد شد هر وقت مثل امر در علم  
ان مجبور شود بطور معترض بیان و مجبور و پس نیز  
لازم نیست و سگاه اجری هم لازم است و بدون

اجر می نماید است که دیده می بینم

لوح قانون

شوخی قانون باید جمهوری باشد

شوخی مقصود چیست

شوخی میگویم باید عقل جمیع شده قانون ترتیب دهند  
همان کاری است دیگر ناز و نماز و خمس و خمس دیگر  
میخواهد باشد میخواهد باشد

شیخ دای بر این که بر تو پیاپی بطور حق کرده اند  
و این فریب کام خود را از تو حاصل کرده اند و  
بطور نیست با الله بطور نیست حق نیست بطور نیست قول  
تو بطلان تبعه انرا طرد و کجاک ما بطلان چند م بطور نیست  
شرح بطور بطور نیست

شیخ قانون نیست که ادلا مصون از خط و خط باشد



تا نیا موجب نظم شود در سه عالم

شوخی آن سه عالم کدام است

شیخ دنیا و برزخ و آخرت

شوخی با رفیق سر احوال

شیخ منم از سر دنیا بود که اسم احوال را آورد

میگویم بر فرض که هزار قانون جمیع عقلای مملکت و

عقلای روی زمین عقلهای خود را ردی هم نگذارند

برای اینکه از خط مصون باشند نیستند باز می بینند

که چند جای آن میلکند و طرز را ازین راه بخود دارد

آورده ایم و هشتم تران مختصر همین عالم خواهد بود

و بایمورد که نظم ظاهری همین عالم سبب هر روز

کونه

کونه خواهد بود و منحوش کاری آن در عالم دیگر باشد و

بچنین رعیت شاید در خلوت آن قانون را رعایت

نمایند

شوخی پس راستی چه باید کرد

شیخ باید قانونی یافت که هم نظم این عالم باشد هم

نظم آن دو عالم دیگر هم خط در آن ندهد باشد

و هم مردم از اقبال و باطن را رعایت نمایند

شوخی کاسکی چنین قانونی پیدا کنند

شیخ پیدا شده است ارا که داشته و گویا دست

باطراف و فیهائی لاطائل و حرف های نافه

و خیالات عام و کارهای است بارها بر این عالم

شوخی احوال که است

شیخ هر سه بیت که پیغمبران آورده اند

شوخی با فرستید سر تربیت در بر بخت

شیخ شمس العجب و خشی از این اسماء و اریه خوب پیش

را عرض میکنم اسماء بگو نظم الهی مگر

شوخی مگر من بچم اسمان چیست اله کدام است

اسمان نیست گرفتار پاره هوا اینها که ستاره

میخوانند هر یک یک کوه است برای خود میخوانند

اله را اله را ساخته اند که وجودان را در حق

کنند رحمت و مستحق رای او فرض کنند بعد متعلق

بصفات حسنه او بنویسند و مصدر سیارات بنویسند

و با هزار مسئله دیگر پیدا کرده ایم که بدون فرض وجود

چنین واجب لفظی و مستوجب اعتقادی میتوانیم صاحب

اعلاق حسنه بنویسیم آن وقت رشته دو کانه صریح تصور

که نقطه حقیقت است و عبادت باشد از ما ماقول حواله

بود به خیال باشد

شوخی و استغناء و اسلاماء و استغناء و اسکراه

و تصور راه این خرافات را برادر و بیدار

قبل پرسیدند و جواب بگفت دادند تو حالا نعمه را از

سر گرفته مگر بت کوه تو را کاشته بودند از داج نه

ان اشخاص که این جعلیات را بنا کرده اند اله

این نیست با اله بطله نیست بر درانه نامش بیدار



مصری ساکن پاریس قسم که بطور نیست با دوس کلید  
 و کلانک کتب و حکم خدا باز دان زبان چوب و  
 نرم خون که شش قسم بجهت نیست با ن خال کنار نیست  
 دان رلف محبت دان حسان ست قسم که بطور  
 نیست تنها قاضی رفته آید ماکو با بسیار در بناب  
 کرده ایم بلا خط جنبه حیوانیت بسیار خواست کرده ایم  
 کدام بطور باشد که تو بگوئی حکم که بطور نیست  
 زید بیه عقلی نمیتوان رد جمیع عقول سلیمه چاره ندارد  
 که برهان را قبول کند و هر که مردم اصول دین را  
 از روی تعلیه یاد گرفته اند از اس طوری شود که  
 پوشیده در یاد نروده بودند که بابا اصول دین

تعلیه بردار نیست

توضیح تعلیه بردار نیست یعنی چه

شیخ باید رخت کشید بر یک در سائل از ارسوایان حکم  
 عقل که سوسه بردار نباشد درست کرد یعنی حوب فهمید  
 بر این الیهات بحد قسم از بر این مبدئه حکم برداشت  
 رتبت که این مردم که میخواهند بر در سلطه خود دست  
 گذاشته علم غیر در سلطه محض نیست سلطه من نیست  
 که سه سه تا ده تا شود که عدد کاملی است و نه حکم  
 که علم و حس حکم میکند که نه تا میشود

توضیح شما را بحد قسم در این باب با چیزی گفته اند  
 و سگری کرده اند یا محض صحبت مجلس است که منظور

میراث

شیخ محسن انصاف بحضرت قانون بران علیان باردا  
 پنهان بجان پروسی و با حرام فرسید مثال در  
 تعلیمی خاندانان قسم دبان بر تو کبریت و به نیکی  
 جلوه دادن زیر ابروی بت کلی دبان بزرگ رزق  
 دکلاه زیر که دلب های مکی سوخته که مگر بای  
 خوب در پناز کرده اند و چندین هزار سال در  
 ان حکم عقل بیست کتابهای بزرگ کرده اند  
 و سالها ارا خدمت ابد تحصیل کرده اند شریای  
 علوم بلکه باسی وادان و قصاب ار ملاهی مانور  
 الهی و در حقیقت باس جمیع نظم و سیاست  
 در تمام

دشمنایع و حکام برانهاست

شوخ شایه درین مسکن غلط کرده باشند

شیخ ارردی علم میزان صحت و نفی حرکات و سکنات  
 را خوب میتوان حکم کرد که ان مقدمات و نتائج  
 صحیح است یا غلط

شوخ کر برای تصحیح انکار هم علی وضع شده است  
 شیخ علی

شوخ پس بفرمان این علم تا را بخدا ان را چه کند  
 شیخ علم معنی

شوخ بر سر حجاب فخر الدوله و بجان محمد الدوله  
 و بار داح سید ریال و بزرگ رئیس دیپلمات



ماظم و بک اجدان و باستانی میر جعفر خان  
در طبع و به روغن و بزم ترتیب غذا میداد  
اسم این علم را شنیده بودم رفتم که این علم را  
تحصیل کنم رفتم بگویم من کفتم از طلب و در فدا  
حرف زبان خوانده بود

شوخی گفت راستی زبان چه عیب دارد معنی فخر  
شما این است که عربی بیدارید فخر من نیست  
که خوانده میدانم زبان زبان است چه تفاوت  
میکند

تجربه خیر کس ز در که و طبع و بکی تا که منظور  
نیت از زبان خوانده هم چندان عاری نیست

شما در آن زبان مسرور خیری ندارید اما در صحبت  
برادر و سبب سال در زبان عربی علوم چندان با فدا  
و اختراع نموده اند که در وقت تعداد آنها زبان  
عاجز میشود

شوخی آنها چه فایده دارد

شیخ اولاً در آنها دینی که ریاضت بکند لایق هر  
نوع کمال خواهد بود و میتوان گفت کسیکه علم خود  
و صرف و معانی بیان عربی را میداند همان محراب  
لغت عربی را میداند در حقیقت یک نوع مرتبه  
علمی پس میکند بخلاف آنها که بطور محیط احکام  
نداده اند و از اوضاع آنها شخص هم هیچ از درجه

عزایت زرقه پید میکنند در میان کفتم و یک هفت  
این زبان است که موجب فهم آیات قرآن و توفیق  
شده می شود که موجب رعایت نظام عوالم ثلاثه  
است

شوخ حالا چه عیب دارد که ما بتوانیم کتب و کتاب  
را بخوانیم و شما نمیتوانید

شیخ سهل باشد زبان مختصری چه چیز با بالای چنان  
لفظ به فائده گذارده اند بطور اتم قوله مبارک است  
بفرمایید صاحب مجلس که گوش مبارک به طریقی  
میداد با اینجا که رسید یک دفعه از روی خوشی  
حالت کرده گفت یا دم آمد دست کرد از حب

سه دار بش با کتی در آورد که بعد از عصری با و شب حاج  
بربان خارج شدیم این طکرات را پسند از کجا  
آورده اند یکی از خطای بد سه بار که دارالعلوم که  
صاحب صد نشان و بعضی مراح و ستمی در دست  
بصاحب مجلس نشسته بود گرفت و با کفر یاد فر  
یک دفعه بخاطر آورد که عینک زده است و به  
عینک نگاه میکرد است عینک گذاشت افتاد  
بطالع فکری کرد عینک مخصوص در آورد پای  
کرد به چینی خود سوار کرد به وقت سوره سه بار که  
بعضی حرف کسبجه و کلمات باره باره او کردند  
خس که این حرف را روی هم ریخته در کتب کرده



مصرعات این فاده را بسمع حضار که در کمال  
انتظار طلب بودند رسانید و بچه بنظم برسد که  
ایشخص چند رشته در اول نقطه خط انگیزی واقع  
شده باشد که قدرت لبانی بلا اختیار در مرکز  
توقف واقع شود صاحب مجلس که تمام حواس را  
برای فهم مضمون مکررات جمع کرده بود گفت  
سه کار خان در دست عالم نشد یکطور بفرماید  
که عالم بنده شود سرکار خان این نطق را در خود  
در ادویه هر فکری بران هندس وجه مقرر دارد  
که دائم برنج مارا با طلاهای کاغذی مبدل شود  
یک نزع عازای چارچوشی کجودار بنسب بیدند  
دولت

پوت یک بای مغرب زمین را بوزن نقره بخود  
دیک عودار بنسب یک مشت کل دارستان عرض  
نمایند است یکی از وزرای مشهور فرانس بیلوبد  
عوضه بیت ادای جدال عقلی و عسکری که از  
حد چین تا دریای سفید میان دو طایفه مدعی بود  
دولت اعلیٰس بجهت عمه کوه اکلن روس که از قمر  
عالم تا بواحل عمه جاسکام رزم را ساز کرده است  
صاحب مجلس که صاحب مکررات بود با کمال تحم  
و دوران حدقه گفت سه کار خان بنده را  
وزراء مشهور فرانس چه سرکار است من بماند  
انهم عطف خدمش بچه چته و بچه ملاحظه باید طرف

صحت و زراعت مشهور و آنه ثوم و انگی خوب  
 نصیحت می بر سنده چه فرموده است حال خلیف چه  
 چیز است سر کار خان با زبان نطق کو هر نشان  
 صدف کوشش با را پر از جواهر قیمتی و نموده یکی  
 از عظیمین معدن در تیسک میگوید شخص دولت  
 انگلیس دولت ایران را بجن ملوک و بوعده  
 های رنگین اسباب پولسک خود ساخت اما این  
 که بواسطه عزل زمان شاه ارمنستان همان بوده که  
 حاصل اند دیگر در بند دولت ایران شده  
 این بین دولت ایران با پاپیون مراد و پیدا  
 کرد و همیشه و آنه با پاجاک ایران گذاشته  
 میر

میل و محبت انگلیس با ایران باز بحال شدت پیدا  
 شد و اموری و نه با انگلیس با ر بطوری مضطرب  
 کرد که عرض یک سفر دو سفیر علحده با امور ایران  
 کرده ادبیای دولت ایران به آنکه از مقاصد  
 طرفین اطلاع داشت باشند همین که صدای پول  
 انگلیس را شنیده با مورین با پیون را سر اسیمه از  
 ایران پرورن کردند و بواسطه این حق بود که کشی  
 پولسک ایران را صد مال عقب انداخت صاحب  
 خانه با تواضع تمام گفت عجب این است که مطلب  
 حال من نبود هرگاه و صحرای مودیه منستی بر  
 من میگذر آستید سر کار خان فرمود با پیون نعل



مصرع میزند را فراموش نکرد و آنکه قول  
 اول بود طرح این را با امیر خود پال بدین  
 اول بیان آورد و اینست که یکی از علمای مجلس در علم  
 حضرت اب فریاد میکند برخیز ای وزیر ای  
 دای دکلای دولت دای اولیاء برسیک  
 ای صاحبان تمیز بر خیزند ملا در ملک که فرصت  
 بغایت تنگ و دقیقه آخرین نزدیک است به  
 دوسر شایید صاحب مجلس گفت لا حول ولا  
 قوه الا بالله مقصود من اینست که به نام اس مکرر  
 را که فراموش یک قرآن از بنده گرفته باشد  
 چه بگوید ارا بنما هیچ چه خالی بنده نموده سرکار

خان فرمود که شما دور از نقطه مرکزی محاکم نشیند  
 که از لغات (سیو میله سیون) بهره یاب نشیند  
 من جواب شمارا در اول نطقی که در این مجلس وطن  
 پرستان کردم کفتم صاحب خانه گفت آن چه بود  
 سه کار خان فرمود کفتم این خط مجلس است من  
 ربط در دست ارا آن خط را درم صاحب خانه مایه  
 رو بسایرین حصار مجلس کرده گفت شما دیگران  
 میبایستید بخوانید شونجی دیگر که زلف های دم کرده  
 و دستمال کردن بنفس و در سگش رزد و سر استن  
 سرداری سرخ و دشت گرفت و بعد از آن نظر  
 و تشریح اجزای دوسه کلمه بعد از آن که بهم آمد خست

این شد که باید خط روسی باشد پس آنکه (ش)  
 و (اف) و (ایگرک) را بطرف دیگر نوشته است  
 معلوم شد که مواد این خان بهر دو کمران است آنرا  
 راه است دیگری داد او هم گرفت و بنا کرد در  
 نظر کمال سعادت بخواند که خیر خط در دست  
 دخیل سبیل نوشته است سیمربک لشک مرا کرده  
 بدو خدمت سیف لفظ صاحب خانه با کمال  
 وقت و جرات گفت بختی هر چه سقط فرود است  
 قسم و بار داج میزان و راز و دکان و تخت  
 و قصر و دینی که در دزد بد و دکان زده ام هرگز  
 این اسما را و این مطلب را را نشنیده ام و نمیگویم  
 کرد

گرفت قدری تأمل کرد و کتاب کوچک خوش طبعی  
 ارجب در آورد و بان مرجه کرده و بعد از تطبیق  
 خواند اقا ملا حسین را و بعد از خود را بفرستاد  
 خوب پیدا شده است باز دخت صاحب خانه  
 افزوده حالتی نزدیک بالحوایا پیدا کرد و بعضی  
 معلقه عالی کرد که من باین لفظ با هیچ شایه دردم  
 لهذا شرح دیگر با کمال محله گرفت و گفت اینها که  
 چه اسناد بان بنشد و له چون مثل سیه کرده ام  
 و متعجب شده اند قدری تارک گشته اند و له من بعد  
 استادم و در مجلس درس در تخت اولی نشینم  
 هیچ کس شریک من نیست و خواندن حق من است



و ایستد وقت دارم که برای شما که اول وقت  
 و بموطن شخص من رسیدید این مکررات را بخوانم و گاه  
 را گرفته و بعد از فکرهای زیاد که خستگی آن بهر سبب  
 کرد گفت این مکررات مره بهیضا و در پنجم است صاحب  
 خانه بچاره گفت هر مره که میخواهد باشد سه مکررات  
 پیش را بخورد بطش صیت شوح و در آخر قسم بداد  
 ای در آورد و مثل برق ریت پاکت بداد  
 و من جان فدای خود دشت و بعد بنده و شمرده  
 که میگویی فلان آقای سبط در دشت اسلامبول متصل  
 روز بخان رفت و در صحای کرکان و سواحل چون  
 صف اراک و انزاع و دولت بیار و بفرست مقصد است

همه تصدیق دادند محققاً همین است که سرکار شایسته  
 تصدیق داده و قرأت کرده شبهه ندارد صاحب  
 خانه گفت ربط این کلمات چه چهرت من که چری  
 نمی فهم جواب داد فرمودند ربط آن منوط به کلمات  
 که آن دو کلمه دیگر را حالا نمیتوانم بخوانم و حق میگویم من  
 خصل نزدیک صاحب خانه نشسته بودم دیدم بچاره  
 متعجب شده زیر لب گفت گفت بگوید هر چه بمیون  
 باب است این چه زمان است این چه مابری است هر  
 ساعت در میاورند تنه تان زیر لیل برود که نجابت  
 و ابرود و اجرت و چند سال عمر و سی ریای همه را  
 بدر داد دیدم بهش چا چول ماری بود آن چای من



که بخورید الهی رزق را بود من بجا لم شما عا هتید اورد  
 که با این شیخ صحبت بدارید و این تکلف من هم در ضمن  
 خوانده شود در صورتیکه این را نتوانید بخوانید و  
 جواب یک اخوند مفلوک چندی که ساگرد کی از ملا  
 ننید اندیش بود مثل خود ایمان پس چه فائده برود  
 شما مرتب است ملک شاه حرام باشد  
 شیخ متوجه شوخ خوی شد و گفت دیگر از علوم  
 خود بشمار بار مشغول باشم بهتر از این کار است  
 شوخ کی زودتر است

شیخ اگر بدانم کدام علم مقصود است و موضوع آن  
 زودتری که میگوئید چیست شاید متعلق بان صحبت



دارش چری بیاموزم

شوخی شما عوام الناس را این علم های بزرگ چه  
 خوب است میان حیض و نفاس را که کتب کتبیه  
 شیخ این چه استنای است که بیان گیر شما شده است  
 ما از هر قول علم داریم این حیض و نفاس که بر زبان  
 شما افتاده است کی از ذوق علم شریف است  
 و با وجود آن طور تحقیر دهنی که تفسیر از نشان آن  
 علم چری کاسیده نشده و نخواهد شد

شوخی آقای شیخ تا برودید فخر عین را در کسب  
 سارا با آن علم های نفس چار است

شیخ ادلا باز رفتی سه عین اما من هیچ متعرض



نگار سین تو نیستم و حال آنکه در هر کلمه از زبان پدید  
 با که برایش غش میکنی فاء و سین را بطور خاص مکرر  
 میاری و نفس نفس میانی تا یاعجب این است  
 که شما خود را با تربیت و بارای میدانید من هم  
 معنی این لفظ که کفشی چه بود بحکم نهایت حق تخطئه می  
 شوم زودتری علمت که جمیع اعضا که این  
 زمین را و کیفیات ایجاد از اول تا آخر پدید  
 می آید علم طبقات الارض میکند  
 شرح علی مکرر جلد

شرح من چند ی غمر غمر را صرف چند نسخ که در  
 اس فن به حاصل که در عربی در کتب نوشته اند کرده

این اوقات هم یکی از فعل کاران که دلسخواه برادر  
 داشتن ترک در ملک علی و مصطفی ملک بود که  
 جنگ در آن باب نوشته است از من است از بدو  
 انتم دیده ام و قسبه این کتاب را دیدم دانستم که عمر  
 چندان بدکاری کرد که کتاب های زیاد اعظم را  
 جمع آورد و آتش زد  
 شرح جلد

شرح زیرا که مایه تصنیع و در دادن اشخاص است  
 که قبل از آنکه کتب و تفسیر علم دارند چون در میان  
 آن نگاه میکنند می پسندد بنویسد کتاب های که  
 در علوم نوشته اند مقدمه و دیباچه و مقاله و اجزا

و فصل دارد به چاره کول بخورد که شاید این هم علی باشد  
بعد از آنش روزی عمر چند مدت خود مر سینه غیر از  
مومواته چند چیزی در خاطر ندارد

سوخ موموات چرا

شیخ خلاصه این علم است که زمین امنی که خسته بود  
کم کم خاک شد بسوزد و قهرش از حرارت قوت  
و قبل از حضرت ادم طوفان شد یکی شب بگوید که  
خیال بافت این چه آفرین است و چه خیال نارس و  
صفت وارگون است بعضی سبک حرارت درجه ده  
دیده میشود فوراً باید حرارت مرکزیه قابل تنویم  
این چه آفرین است که میدی و باید ادم چه قدر

الحق تشریف داشته باشد و قطع باخیالات صبر  
کرده قسم بخورد و معطوری است که خواب دیده ام  
و بردارد برایش برار خیال دیگر نه باشد و در صورت  
علیه ابراز بدید و باین دست اویر و اخل غلامی صاحب  
اختراع خور اشبارده از ارزوی داشته شدن  
به رخت تحویل حضرت ان در

سوخ برود و عقل را عرض کن شمارا محمد قسم  
این هم خواب شد که دیده اند و بگویند حق  
حضرت عباس قل از حضرت طوفان شده است  
شیخ محمد دلیل

سوخ دلیل سبک در مرتبه با دود سه کوه با صفت



بسیار کرده ایم

شیخ شاید مرد که این صدف ریزه را در طوفان  
بعد از حضرت ادم بدیده است

توخ در باب عاج چه میگوید

شیخ شاید این استخوان فیل که از زیر زمین بر سر  
ملا در بیاید برای این باشد که طوفان آنها را  
آورده است حالا باید قسم بخوریم که بطوریت  
قطع پیدا کنیم

توخ سکنه را دیده ایم که در فضا مکان خود  
منفصل شده گاه از جبال هم حسن خود دورتر  
یافت شوند

نکته

شیخ بدین جهت باید قبول کرد که قبل از ادم او را  
طوفانی شده است و یقین این توکم کنیم و گوئیم  
بجی (موسو و دیر) که بطور شده است و آن  
وقت اصطلاحات مثل باقیم از قبیل حجاره صالحه  
حرارت مرکزی قوه گریزان از مرکز و فانی شده  
نباتات بحره جادات منته

توخ چه میفرماید جناب آقا بطور هم نیست  
کلی که در چشم در این باب هر هنار زده است  
میباشد قبول کرد حال آنکه (موتن) معلوم و موسو  
(کپور) که از بار بلاوت را محیط دارند  
حکیم (علی بنول) است که مدرس مدرسه

پولسیک است گفته اند پس معلوم شد باین زبان  
که زمین ارستاره و دنباله دار لکه حوزده و حوت  
نده است پس دین اسلام با طریقت

شیخ بر قدر کرده زمین لکه بخود و بر قدر بسته  
هم این اسمها را ندانم باریقت بر اینست که لغاط محوله  
دما مرخند نظر حکیم ای کال هرگز خیال به  
مغشای جری نخواهد فرزد و در عالم هر چه سینه  
سنبولت جمع اوریه بار خیالات شامحک و  
نامفهوم خواهد ماند این عجب و دلال و تحفه ال  
کال دشمن دن بوسیله و بومومات ریجی  
یقینیات هرگز نده با جوج و جوج دایع در  
۶ لار

حرکات و دل همه کوشش خواهد شد بلکه این نتیجه که در  
پس خود دراز دادی با آن وضع حرکت سه بر خست  
منظر تر و هیات تر خواهند شد خوب کی دیگر در  
علوم خود در بشمار

شوخ کی علم دیپلوماسی است  
شیخ آن چه علی است ترجمه آن را بگو مگر علی بعلم  
افزوده مانده

شوخ ( دیپلوماسی ) عبارت از علم سیاست  
عاجیه و ریه است  
شیخ و دختر بفرمایند  
شوخ بفرم علم در بره و دل خارجگی



شیخ چه بگوید

شرح و این است

شیخ قدری در بیان فرما

شرح خلاصه آن است که وزیر دول خارج را  
 مجیب و مخرم باشد دول خارج را قبول کند  
 روزیکه وزیر شود در مختار با سفیر بایستد  
 دیدن داد باید با آنها صحبت کند بعد باز و برود  
 اگر خیلی متخص باشد روزی برود وزیر دول خارج  
 باید کاغذ را رانده بگذارد و عهد نامه را براسط  
 مطلع باشد تا از روی آن حکم کند سفرای که  
 مرکب با آنها فرجی بدید آنها را نهد با رای خود

بله باشند یا بله سمره برند و باید بخارها برسد  
 وقت معزول شدن آن غول را قبول کند و امرو  
 های مرتب داشته باشند و باید به بنده چه میکنند  
 و در این علم پان می شود که دول تازه از که وزیر  
 دول خارج در پنا پیدا شده است و در این علم  
 سه لای این امر که کور می شود

(کود در رسل) وزیر دول خارج مجلس  
 (گفت کا و در) اسم شخصی است که وقتی وزیر دول  
 خارج است یا بود

(شرزال دوله رته) اسم یکی از امیرین دولت  
 و بچین (گفت پوز) و (موسیر سوله) و (دودی)

اسم بعضی صفای خارج است مستحیات علم  
بصیرت رزید و عمر است

شیخ و بصیرت و افهام این هم علم شد این هم  
محتاج به درس و تدریس و تالیف و تصنیف است از  
این قرار باید بقای و جاری و براری در رازی بود  
فروشی هم علم باشند

شوخ نه خیر بخت نیست این علم که سده هم بر دم  
کتاب دارد ابواب دارد اصول دارد این خلاصه  
است بود که بنده از کمال تعلق در این علم عرض کردم  
شاید در میان سه سال بچوبند و بار هم درست  
بی فتنه

سخن ادب

شیخ او لابد آن که مکرر استم که این از مقوله علم است  
حرفم در این است که رحمت تحصیل نخواهد زیرا که نری  
فروش را و زیر دول خارج میکنند نه توان را  
سفیر گیر نه فقه را و ریختار که اینها را هیچ مد  
محققا هر طفلی که دور در دستگاه وزارت خارج  
مراوده کند با الیه این علم برایش حاصل شود  
تجربه و تخم ندارد و هرگاه قرآن و فروش در کف  
و خوش خود گنایه نویسد در آن چه قسم قرآن  
بیان کند و بگوید چطور باید کرد که قرآن خورده  
شود چه قسم باید بر سر که است چگونه و یاد کرد  
دار کدام که چه رفت و چه جسد با در ذوق



کرد و شون و فروغ برای آن قرارید به درج  
 و پنجاه باب و بعد فضل جد و لها بکنه و شرح  
 رد در ضمن متعرض شود یعنی دارم که فلان قای ایرانی  
 که چند روزی که در شکم دوزی در پارس بوده است  
 انرا فارسی نموده با تصدیق های هم کاران دسم  
 در دان و تکرار چند نفر احوال در پشت آن کتاب  
 بچاپ رسانده و جمله کتب و کاغذ خوش رنگی  
 برای آن معین کرده میفرستد برای دولت و در  
 عرض نشان برگ خوا و لقب دکتری را با کمال  
 راء و محله صاحب خواهد بود آن وقت کور شود  
 به چاره اطفال سلین در معمل خانه آن مهر نامه را

بر از مال بچینند و بفضله ای مردم بخاره فریب بخورند  
 با پیش پاشیه که غول بیابان شمارا فریب ندهد علی  
 که شنیده اند شرف آن است این مرغوف است  
 من چشکم اول لب فروشی که در کوچه جا جالبیس و کان  
 و اگر آتش چه بود ازین چه فخریه حاصل میشود یا یک  
 بمقتضای قبل ازین در سلطان جنگل یکی در دامان  
 مادام تا شنید بچین شدن آن قصه جوابا به حضرت  
 تربیت ندکان ایران که هر یک دعوی عقل دارند  
 جمع شده و کتابا بپوشید و سالها با هم تفاخر کنند  
 این گوید یک نر بود در وقت بول رویش قطب  
 جوزه بوده آن گوید شبانه بکوه بن چه میگویند

بی علم نشاءت بضرر زید بضرر ضربه صورت است  
 نشاءت بریزه بسته تا (دیویشکی) ترف  
 ندارد نشاءت از فلان کتب خانه بوزینه نشاءت در  
 شرح این ماجرا باشد تا وقت دیگر از علوم  
 خود است

شوخی از بد و حال تا آمد در همه را من میسلم خانه با  
 ترتیب دیده ام و بچندین ملاحظه بطوری اسباب  
 در اسم اند که بر جمع متقبلین مقدم شدم آنچه حسیع  
 تا گردان هر یک در سالها با الا افراد تحصیل کرده  
 من یک نفر در این بیت و چند سال بار یافت نام  
 حاصل کرده ام در بصورت اگر بخوانید در ادل مجلس  
 در این

در این نقطه همه را نقد او کنم شاید وقت کنجش ارا  
 داشته باشد

شوخی بخواه حال بعضی را بشمار ضرر ندارد خیال کن  
 مگر اف را بخواه

شوخی حال که صرار دارد یکی علم حسیع است یکی علم  
 تفریق دیگر علم تصنیف دیگر علم تخیص دیگر علم  
 ضرب دیگر علم جذر دیگر علم جبر و مقابله دیگر علم  
 ساحت دیگر علم ضرب قوت دیگر علم تناسب کبر  
 دیگر علم کور دیگر علم اربعه متساویه دیگر علم ربخ  
 دیگر علم تریل دیگر علم کعب دیگر علم کور متساویه دیگر  
 علم کور محیط دیگر علم خطائین دیگر علم خطاط دیگر علم ترازج



دیگر علم نفع در نفع دیگر علم تقسیم به نسبت دیگر علم است  
مثلاً دیگر علم مساحت مربع دیگر علم مساحت کثیر الاضلاع  
دیگر علم مساحت دایره دیگر علم مساحت دوازدهگانه دیگر  
علم مربع مستطیل دیگر علم جبر فی حلاصه از فصل علوم  
بسیار خوانده ام آنها بکار شما نیاید و در مدرسه شما  
نیست و در ورع علم فایده است و در باب علم کونیه  
است

شیخ خندان خندان پرسید این همه علوم را چه وقت  
خوانده

شوخ رشت سال

شیخ صدرا را بخندیدند و فرمود گفت همه این علوم

جدیده شما را یک کتاب چهار ورقی کرده ام معلوم  
بخلاصه الحباب در عرض سال ماه رمضان و ایام  
تعطیل به شما میرسانیم

شوخ میدان دستش آمد خرمی کرد خود را معاف شمع  
واقع ساخت و گفت حاج آقا اولاً ما در مدرسه  
که از این علم ما پیش شما یافت بود تا به چهره  
که ما با کمال رخصت در رشت سال دوه سال میجو انهم  
شما چگونه در یک ماه میخوانید بخوانید سرگر ممکن  
نیست تا این علوم تازه اختراع شده است بوی  
ان بنام شما رسیده است و در غیر معلّم خانه ها  
یافت شود

شیخ مقصود من که جدلیت پان واقع است و منی که  
 ثابت کنی از فلان اخوند دایه بهتر که این علم را را  
 سید اله این حرفه تفاوت هم بین تعلیم است ساله  
 و تعلیم یک ماهه قابل این همه طفراتی نیست

شوخ و ایستخان شید تکب را بکلی از دست داده  
 آتش غضب را متعل ساخته با چشم مسرخر و حایکین  
 کلمات جند و شمر بر حرف فاء و سین نامفهوم بود  
 قلم مدادی نموده کرده در جیر که مواری تعدش بود  
 بر کشید و به پیش زد بر باره کاغذی در سطر است  
 و بسم به شاکلی از آنها که سید که دارای علوم  
 میباشید اگر این را ازین نفرین کردید در پس نقطه

ادل

ادل لطیفی که بیکم تصدیق شما خواهد بود  
 شیخ فرمود من ده سال قبل با عدم توفیق نزد یک خوند  
 ما در نیم یک ماه رمضان ازین علوم خواندم از کمال  
 تنگ دستی و نبال کار دیگر را که فهم آجال بر حجت

مداده است

شوخ بخایش مقصود شیخ طهره است بنای لجاح و صرا  
 را که است

شیخ با چار شده و فرمود پس تو هم نفرین کنی بسم  
 کدام یک زود تر از عمل فارغ شوم

شوخ مداد را زود یک دهن برد که در میان است  
 شیخ سوخته نشده را منقح ساخته بخوابی خود در خانه



و یک دست از نقش جدا شد خاد بر دی چشم رفت  
 آنها را بجای خود نصب کند که یک مرتبه سرش را  
 جدا کرده و بنا کرد لیون و لیون و لیون را که کرد  
 که یک دفعه ستوارش از سر را از شکافت با الا خود  
 از آنکه سوخ دل خود را از ادیت شیخ شک کند و نقش  
 را که ناخن میزد ترقیب دهد که شیخ بمیاد کاغذ را  
 بدستش داد که میدان تحفه و تقصیر را برای جوان  
 بویژه ایران وسیع و عالم ساخت  
 سوخ چون دید اما شیخ کار خود را صورت داد  
 بشخصه مثل برگ گل سه رخ شده این کلام را  
 ادا کرد از تبدیل لشکر میگویم شمارا و در این نقطه نصیحت

به هم که شما اهل محاسبه هستید و ارس اتفاق تا که  
 مانع من شد این قدر وقت بخواهم که از جانب  
 شما معذرت بخواهم  
 شیخ منبی فرموده و گفت اینها سلسله است از علم  
 تحسیر کرده بیان کن  
 سوخ کی علم جبر یافت  
 شیخ آن چه علم است از مسائل آن جبری بگویند  
 وقت بکنه ام  
 سوخ تمام زمین را چهار قسمت کرده به بعضی قسمت  
 ایاقوس را بر ملاوه نموده اند از آن جمله در محطه  
 که اعلان یک باشد و در جزیره است یکی بر تپه

اعظم است ملک انگلیس مشهور با انگلیس و دیم جزیره ایرلند  
 اراده به معرفت و وحشی بودند حال و لای خوار  
 از دولت انگلیس بواسطه کشتی قهر و استعده ریهانی و آتش  
 و پشی داین و فولاد و اسباب خواری و هفت خوش  
 و سرب و جواهر و ظروف بلور و زین و یراق  
 چرم و اسباب بخاری و خواجه و دغال سنگ  
 روغن سنگ با طراف میرند جیسرهای نفس  
 بر میگردد و اند جمعیت کل بر تانی جل و حج کرده  
 با بصد هزار و هشتصد و پنجاه و یک نفر است با  
 تحش نه نندل است که اعظم شهرهای عالم  
 و بش از سح بوده است جمعیت هر کرده و صد هزار

نفر است

نفر است شانزده هزار نفر که ادعا می کند و پانزده  
 هزار نفرش دزد و سه هزار نفرش سرکشان آنها و  
 سی هزار فاحشه و هفت هزار به خانه و سرل که و  
 یومیه ندارند و بی طرف و گیرند و دیم شهر  
 محبوب می شود چون که باریس از حیث علوم و صنایع  
 اول شهر عالم محبوب می شود و اکنون هر کرده و پانزده  
 هزار دشت و یکصد جمعیت دارد و (برگرفته از)  
 ساخته است در کنار رود سن که بیست و شش  
 ریح ارتفاع دارد و آن را طبقات مختلفه قسمت کرده  
 و طبقه اول منزل بخین در صدین است و هر کس خواهد  
 می تواند اینجا تماشا رود هم بپایه دارد و هم با



میران سعود نمود خیابان (شاه نرزه) بهترین  
 خیابان است و میدان ای (شاه داریس)  
 بهترین میدانهای شهر ای که است و در آن  
 پورسیون (اخری در نزدیک این میدان و فوج  
 یافت و عمارتی که ابر بنیان در اینجا ساخته اند  
 پنج هزار تومان تمام کرده و صلاص همان خانه بهترین  
 همان خانه است و صلاص همان خانه عدا در است  
 فلان کوچه خوب بسک فروش شده است محمد صلاص  
 میدان بسیار شگفت است فلان غیر و صلاص غله و  
 فلان کوچه منزل دارد و در فسیل کویه چندان بهر ای  
 خانه در دس دیکی و باد و غلیس و لالان و در  
 دیانی

و بنایار شهر و بطوری بیان نمود که گویا هزار سال است  
 در هر یک سک و دشته از این کوچه بان کوچه رفت و این  
 بت نام بان بت نام حجت و از این پشته بان پشته گشت  
 که حصار مجلس لول شده و گفتند سر کار حال غش  
 کاهیدی پس است  
 شرح این ساک و ممالک است مراد بسکه این  
 و معجم و غراب ابله ان بعض از کتاب های بسته که  
 در سن فن کم حاصل نوشته اند از سن علم محلی کاه است  
 و ان را یک هفته خوب میتوان دید و اما نقد طاعت  
 کرد علیکه انسان بان مباحات میتوان بکند و اینها  
 فیت زرا که دائم در معرض فقر و سبیل است

جمیع بدن حالا پشتر از سال پیش است این  
 حساب کیفرن قل است آجال تغییر یافته علم حیات  
 در شش این است که تصور نمیشاید دان علم مبدل  
 بجل میشود مگر دیگر چه علم ابروخته

توخ کی علم تاریخ است که علی است بزرگ و  
 ارفاطه بی الا صفر کنایه از آنها است که از چیت  
 شت و شت اعجاز حکومت اینها بوده و ما صید  
 و یک سال بعد بت پرست بودند در سیصد و هشتاد  
 نه مذنب عیوی را ولیه پسر بزرگ آنها از کرک  
 یعنی توان آورد اما بالاخره در برادر دسی و سه  
 عظمت بلبله الکا نرا دلخ رسیده در ضمن فانه  
 اگنت

اگنت بخال سیکه افاده تازه میکند  
 شخ گفت با علم تاریخ وانه اراد در ادل روضه  
 خوب جمع کرده است دلی با این همه علی است سموع  
 کماله چندان در نفس بانی از آن پیدا میشود بلکه بعضی  
 از مردم مدتی بعد خطه اس که قصه و تاریخ اسباب  
 تضع وقت است اشتغال ما با حوام شمرده اند چرا  
 که وقوع این امر عسری باقی باقی را تلف کرده  
 پس است و کمر لازم نموده از بیان و تقرر بشود  
 و تفسیر زخافات غمرا حقیق را با طرد هر کرد  
 و عجب این است که علم جغرافیا و تاریخ توانا  
 کرده حقار و این سمت کلمه قسم خورده است



گذارد و کتابی را که این تاهراوه سفید در حسرت  
ایران نوشت بهین که دید هیچ کس اعتنا نکرد و این  
دخترشی داشت که برای معلم خانه میفرستاد و در کتاب  
یک کتاب اسرار و تاریخ متناظر در فن تاریخ تخلص  
گذاشته است و بهمان مورخ میگوید که فکر و خیال  
نظر و علم تا بیاید بدانند که صفات واجب الوجود  
عین ذات است بر ذات یا امری تفسی هر روز  
صدقت یا نیت و معنی این قول خدا در پیش  
چیت هر از کتاب لازم است و از فکر در ذات  
جانها برب میرسد این است که هر از مورخ بقدر  
یک نصفه مجتهد یا یک نصفه حکیم یا یک طلبه

شوخ دیدیم بقدری کردند بخود عهد خوب است  
بیان حرف باورد گفت ایراستی این ادوات  
از عرائی که در درناهای دکنستان نوشته اند  
که اسباب حیرت آنها داشته است کلی باش  
رشن بوده است تا به یک تخلص بدیده است  
در اردی که چند کلمه بخواند و یک نه حاضر کرده  
با بیسمان چند جای از امر بده و در و در  
اچاق شود

سج باقی رشن بدهد با ذکر مرثیه امام حسین  
که از قدیم مشهور است و اما قصه و تفسیر آن

و چاق شدن در دوسه انهم پس اهل اران شهر است  
 اران را زله بندی میگویند من خودم هم اران دارم  
 دعا میخوانم و میسرند از این مطلب میمون باب ۱  
 خلع تعجب کردند

توخ بی علی علیه نقل دارد ما کامل کرده ایم طب است  
 پیغمبر هم فرموده است العلم علان

سخ از حضرت رسول ثقات چنین حدیثی نقل کرده اند  
 بصریح شیخ هبایه از مخجولات است و که نشانه این  
 از قمت علی شما محرومید و در میان نصف علی  
 اگر دست دباغی کرده باشید

توخ اہم کلیات داریم و اعدا امراض کثیره  
 شکر

شکر و کئی را ندیده ایم

شیخ ارواح نه اش آنها بعضی به بیات ادب است  
 مثل الکلی اکثر من الجرح و بعضی اصول برضه و بعضی  
 علوم متعارفہ مسطور مد که اجزاء را میدادند  
 چه میداند کلیات چه رنگ است

توخ طب که از طب شایا کل است در اینجا  
 نیست

شیخ محمد بیان

توخ در فرانسه استخوان را (میگویند) و بعضی  
 (مبول) و بعضی (کاریناژ) و در راه  
 یکمان (میگویند) چون این معانی ثابت شده



بر مگویم جلد مرکب است از سه طبقه اول جلد صغی که

بهرانه (پوده جانین کریم) گویند دیگر غشاء ثانی

که (کرپا پلو) که (لاتین رز سو کو نوم) است دیگر

بشره که ابی در دست که در (لاتین اپیدریم) است

بسحق شده که طب، اکل است

شیخ از کجا ثابت شده ازین بیان توهم غیر از جدت

چیزی دیگر دستگیرم نشد

شرح معلوم است اینها علم دقیق است تا سر در نیاید

عدس بزرگین که رست این در غشاء (کول کریم)

بارطبر که موسیو مرکانی در عمر شعی انبال یافته

موسوم بیکرد و مرکانی معلم نورلیوس نام گفته است

که ان

که ان شفاف است برگز بوطی ششما هزار سال دیگر

هم این معانی دقیقه را بخواند ادراک کند

شیخ عجب رجوی بخواند حصار هم کرده است که من

عاری نیستم عدس بزرگین و کرستان نیت که

همان جلیه که پیش جدی مجهول نیت هم غای

ان را که کسول کرستان کفی کسول با بون تصحیف است

نقطه اش را کاتب استبایا بالا گذارده است بعد

این کسول کرستان بخوان بغیر طرف جلیه به لفظ

معدی نیت باید این فحیه در عالم لفظ عاید تو

بود مثل این ترکیبات اع اما ای که فلان حکیم

کال در تجربه حیوانی برایش جلیه به رطوبت برافشیده

دست نه اش در دکنه سه رطوبت و هفت برده  
چشم زخمی است شاه عباسی بر سوز بر مار کفت است  
ان رطوبت شفاف است ای اگر می گفت این  
معنی خاص را در عالم کسی نمی فهمید

شرح اصول نداری

شرح هم سنده است که شرح تار که اند  
که بعضی جریات که انهم در معالجه و خیریت  
و در این مدت هر روز میخواستی ان قدر بهم  
برتر می که در قانون است علاوه نمود ای که علم  
نظری نیست که جدا از قیمت و توین مقدار

خواه

نسخ ۱۹

شرح چو نظری نیست از ادل اما هزاران نیت  
و بحکم می پسندم

شرح معلوم شد تو سوز معنی نظریه در دست نفهمیده  
خیال مکنی نظری است که بحکم دیده شود و مدب تو  
هم نیست که هر چه با دزه بین و در بین یا با حشمت  
دیده ای ان ثابت است در همان علم است و منشاء  
را از قدیم در مثل گفته اند که عقل نخستین است بنده  
بودیم اما حالا می پسندم

شرح چو از سنده بنده را برت می نماید حق  
اسکاتسون چه می نماید مگر ان علم هم پسندیده  
شرح حالا عقلت از حشمت اند کوشت اینها علم



چندان شریف نیست هر کس دشن را جمع کرده  
 بگوشتش بگذارد صدای درد آید را خوب بشود  
 و این را بر طفل میدهند و اینکه عصبانی باشد مخصوص  
 معده و کینه اداری دارد اسهال و عرق سرد است  
 و مطلب را که لطیف و تخم کبشید است را بکلیا  
 گذارده اند حاضر شود که بواسطه جامع بصوت  
 و ناقص بصوت و لوله های صدای بلند است  
 صوت حالت صحت را دارد با صوت  
 مرض را

توخ علم جوهر کشی هم مخصوص است و هم علم  
 بزرگ است و دیگران است و تفصیلات

شخ علم جوهر کشی و کلاب گیری و قرع و منق  
 از قدیم بوده است نهایت اینکه حال این صفت  
 مترسایر صنایع خوبتر شده است و له چندان  
 چیزی استعمال جوهریات ندیدیم برای اینکه  
 آنان جایز است خواه طیب ایران خواه  
 فرانسه و جوهریات اصطلاح طبی درجه است  
 رسیده اند بحد خطای طیب در بعضی بجاها در  
 معرض تلاکت است بخلاف دواهای ایران که  
 اگر یک ماه مع الا اتصال خطا در دستور العمل آن  
 شود باز تدارک آن ممکن است

توخ پس چوهر کشی در دزدیک کوچه پارس

قدم زد با ایران که بایه مالک الرقاب میشود  
 رئیس مرصخانه میشود و کمتر میشود صاحب خطبر و  
 یک میشود کاسکه میخورد عمارت بنا میاید لقب میگردد  
 سواجب دارد نشان دارد منصب دارد

شیخ رای ایسکه محک اردت صرافان کم سده است  
 دان محک علم است بخدا هر ترقه که برای هر است  
 مرغی بعد از وقت در جموع متواریج در درگاه  
 همه کرد کمال علم میگردد و به بین اهل علم در عارض  
 چه قدر محترمند و در ایران چه قدر خار به بین ایران  
 چند علم متروک شده است و بعکس انجا با علما ده  
 شده است خودان را گذارده ایم حال یک کمال

گاه یکسهم بین در خار چها مدرسه و کتاب چه قدر  
 زیاد است و خوب و در ایران چه قدر کم است  
 بین در دولت ایران کبوتر خانه و بوزینه خانه  
 و یک کتاب خانه عمر مرمت احمد طالب علم حکنه  
 ساله یک ماهه ان هم محوم هر کس خانه حوله دایه  
 جلایه و عمارت تازه بشهدت ای رئیس  
 کرده است بخت نشان دادن بطلان الدوله  
 اسلحه ادرا و عده میگردد سر چهل طلبه برای  
 و باقی را هم خبر بکنه بخش عرض سفره داد است  
 تهرانی جاده با راجه شی مالک تحفیه خان  
 بکنه طلبه فقیر مسح دیده در عرض خود چراغ



و خرقه خود سجاب و محمدهای غیب و عجب دور  
 صین حیرت وضع عمارت بیون باب و عجب در  
 صحبت های و ترک یک دفعه فلان قظر نمود بهر  
 راده بر یکدود و میرسد ایای نهانی نسیم بچند  
 ایالت است طلاب چهارده سده بر زیر میانه از نه  
 صدای خنده دیوت های به حلیت و الهی  
 ای به مروت تا بطرز بدو رخ میرود بار بر سر کرد  
 یک سکه از فوایان اکثریت بیان میاورد کم کم  
 یک دستگاه تمام جرخ بخار درست کرده در زیر  
 رد می کند صحبت مجلس مذاکره کماله تفسیر هم نمود  
 داخود را را برودن میکنند آن وقت سر نشسته

از عهد پیشرفت دولت دولت بیکه جوابی است  
 از اهل علم این همه به خبر باشد جوابی دولت در طبع  
 کتب عمریج دخل و تصرف نهشته باشد به طبع  
 کتب علیه حق دولت باشد یا آقا تر یک نبود که  
 اینطور کتاب را را ضایع کنند جوابی این سخن است  
 در ایران دایر باشد و قدر هر علم و فکر بالا رود  
 و در اینجا حل اصطلاحات علیه بر زبان می افتد که  
 محتاج به استعمال لغات اردیانه بنویسم و طبع کتب تصحیح  
 دید این و دانستاران آن مجلس باشد طرح حق  
 مجلس در هیئت یک روز چه مدرست این اردو  
 این فضیلت نامه که یک کتاب در ایران در این

یک صد سال صحت کتاب های مصر و بصره  
 لندن بحاپ رسد کتاب های بصره و ایامه  
 بود کتاب های خوب جوابیه نخی نامه احمدیه و دیگر  
 در ایران کتاب نامه وزیر مختار و دیگر مسج رای  
 باقی گذارند چندی نامه است مردم را رسم  
 زمین و ظاهر امال نوکر های و نو له است و در  
 مال خود و نو له است و عارضه و اوله و خلعت  
 دولت در تیره و در سوخته و عموم نزدیک و دور  
 عام و شیوع چهل مرکب کیسینه وزیر بے سواد  
 صدر اعظم بے سواد دیر بے سواد میر بے سواد  
 بے سواد وزیر علوم بے سواد وزیر خارجه بے سواد

وزیر داحسد پواد وزیر جنگ بے سواد وزیر ایامه بے سواد  
 وزیر تجارت بے سواد وزیر طباعات بے سواد محتمه  
 بے سواد نظام العمار بے سواد صدر العمار بے سواد  
 العمار بے سواد لسان العمار بے سواد صدر العمار بے سواد  
 مختار العمار بے سواد شیخ الاسلام بے سواد امام جمعه  
 نجم الماک بے سواد رئیس مدرسه بے سواد ناظم علوم  
 بے سواد سیم بخشی بے سواد همدهس بشر بے سواد  
 مختار الاطباء بے سواد ناظم الاطباء بے سواد مفتوف  
 الاطباء بے سواد سلطان الاطباء بے سواد رئیس الطباء  
 بے سواد شریف الاطباء بے سواد حکیم الممالک بے  
 سواد معلم بے سواد معلم بے سواد نصف بے سواد



مؤلف بے سواد محراب سواد ترجم بے سواد مورخ  
 بے سواد ذاکر بے سواد واعظ بے سواد پیش نماز  
 بے سواد طبیب بے سواد جراح بے سواد کمال مود  
 کاتب پیواد همه دشمن علم همه دشمن وقت همه  
 احسن همه بے شعور همه باکبر همه خودرای همه سرت  
 همه عزت و است همه بے دین همه از حد او  
 همه دائم آخر همه مارگ لصدده همه روزه خور همه ل  
 مردم خور همه بے عقرب همه طالب عزت همه عا  
 ارحق همه پیر و شیطان خلاصه هیچ دق  
 مد هیچ زبان اجزای ایران باین جانب دیگر کا  
 واقع نده بود

نسخه

نسخ تمام اینها که بفرماید کی از هزار مسند ایراد همه  
 است که بنده در عالم پوشید و تمدن از دست دارم  
 و لا جواب است کی شنوده نیست بلکه حضرت هم  
 برویم که صحت خودمان چه بفرماید در باب  
 بنده که بے تک علم ما است و گویا شادین  
 باب مؤید صحت گنبد برای اینکه هیچ دلی  
 بضر بضر ندارد

شیخ ای مجاره پیر بنده در ریاضیات اول  
 درجه علم است آیا کسی است که عاری از آن باشد  
 وجه اینکه ریاضیات ریاضیات میخوانند  
 که ادل چه که باید تعلیم کردند

توخ چه میفرماید در باب کتاب الهی که معلم کل را  
علم خانه نوشته است

شیخ کتابی است عبارت غیرانوس و حیرت  
اسلوب و نظم مکالمات اهر علم با کمال اضطراب  
چنانچه بر مردم بصیر و عالم بیدست و بانی ادب  
من اشر است و اطلاق آن در کمال ظهور است  
براز در سبک و این را از مقصودش چو مراد از  
دجه این سبک شهر و معلوم است زیرا که این مرکه  
در صراط اهل علم ریح حرکت کرده است و در  
نظم عبارت علیه ریح قدم برده است و هیچ کس  
در دو قیات ادبیات و فاریات عمده است  
الکر

بر کس کشف از آن کتاب را دیده است خوب میدانم  
که من در این تعبیرات ثقال بصیرم و صادق حیر و در  
حقیقه آن کتاب سده اقلیدس است که هیچ کرده  
و بعضی عالمش را با بکار محل کرده که از فضا حت برادر  
با دیده آن طرف مشاهده است نسبت این سده  
متر نسبت تعریف حاشیه می کرده است با بار  
تعریفی که خوان می دانم  
توخ خبر بطور نیست بر اصول سده من خیار  
دارد

شیخ اولاس را دانی با چه دخیل با و دارد همه  
ترجمه دخیل است سواد مترجم را از تصرفش قنون



فهمید و صد هزار جاگش را با درشان به هم طری  
 فارسی کرده است که خوب معلوم شود خودش  
 مطلب را بفهمید مضطربانه ترجمه گفت ما مفهوم کرده است  
 که اگر بعد از فهمیدن صبر کتاب که زبان درکی است  
 باید فهمید که این ترجمه کماله سادگی چه فایده  
 میکند ازین جهت است که برادر بار درس بخواهند  
 با معلوم نیست چه بگویند و قی برودند از خودش  
 بپرسند بگویند این است که نوشته ام آن وقت  
 معلوم میشود که اقا خودش هم نفهمیده است چه باب  
 زده است و اگر بتواند بفهمد که عبارت خودش  
 چه بگویند هرگز حاضر نمیشد بگوید و باید  
 دلیل

و سل مانند یقین عرض ما توضیح میکند ما به اصول فلسف  
 صدان علاوه ندارد بعضی فرصت درکی از کثرت  
 اعمال متعرض شده اند ما راجع میشود بهان صبر سکون  
 بسیار در نامه را از تحریر حواجه پیدا کنیم و صبر  
 سکون را کف دنت مگذارم  
 شوخ خودش نوشته است که مقصود حقیر تو این  
 حواجه نیست  
 شیخ چون نه اش پس توقع دنت که کتاب  
 حواجه نصیر را تو این گفته آن وقت نفس را بالا  
 سر انداخته بود که برایش نیست رکت خودش  
 برکت

شمع خواجه حلی در کتاب ال قیاس است  
 شمع کفتم که صبر کتاب و صبر علم از جناب  
 سلطان احکام است اولاً جناب خواجه سرگودنه  
 علم داشته اند که هندو از ان محروم نیست ثانیاً  
 بین کتاب را بطور تحریر میکنند در اکثر اشکال خود  
 که صورتها اختراع و برای یک اصول قیاسی  
 بران اردن شریف کفر اقامه میفرموده بطور  
 کتاب را ترجمه و تحریر کرده بشر این نزد که تقویم  
 که بر هر که صد که دیگر افزوده است مثل شکر  
 کرده است عجب در نهایت عجب در این است  
 که میگوید تحریر قیاس برای سبته ی حزب است  
 دکن

و کتاب من حزب است و حال آنکه بر شما اگر کتاب  
 را با قیاس به هند میفرستد نه برای مطالب و قیاس  
 بلکه برای کثرت تعقیب و در مورد غلطه و عبارت ناسی  
 عجب تر اینکه وقتی بگویند معلم را یعنی حزب سر  
 بخود لکن خویش این است که معلم معلم خانه است  
 کراب چاه نصرانی نه پاک است  
 جهود سرده بیو نه چه پاک است

بهتر است استقامات است که یک بچه طلبه را بگویند  
 با یک کتاب در حضور اهل علم ما این حکم الله و الله  
 کند و خود با الله بگوید دسته نقاشی یک صفحه جاری  
 بنویس یا یک صفحه بخوان ان وقت حقیقت پای علم



حضرت معلم ایران معلوم بکنان خواهد شد بیکه بگوید  
من ابراهیم بنیستم و در صفهان یک دست در نیمه  
(لانه و پاک و ان)

و حال آنکه بهر آن فن بهر مبارک خودش به  
خواب کاریت کرده که در سه بیه بیدار کرده است  
سید خواب به بگوید

ای کاش مردی از همه عالم برود

تا آنکه زبان بر بودی کلاه را

تو بخ باشد ماری گفت در حق عکاسی که در  
شکل فریادی داشته باشد پس عکاسی طریقت  
نخ حیف که از نه این توه مسکریه پس تا هرات  
نکه

نکه عسدر شریف را صرف این حکایت کرده است  
یک ماه هم سخن بخوانی تا قسلاً باب بر این سخن را  
به بینی و بطور نتیجه های جو امراده کیمای عکاسی  
صفتی است اما دخیل بهر نقاشی ندارد و تصویر  
حاضر و غایب را بیکه قیاس عکاسی نقاشی متر  
قیاس اراده بخاریت باب عربی و تفصیل را  
این است بر باب ترجمانی برای آنکه هر یک در  
خوب است و دخیل هم ندارد

تو بخ چون شاعر عکاسی را عیب گرفته است  
یک خطبه که از حفظ دارم در همین نقطه رای لکتر بخوانم  
نخ چه ضرر دارد به پسیم خطور خطبه است

شوخ این قوه واحد که با هر حرکت حدت کرده  
 کبر حرات حاضر شود کای الکتریک بر در کند  
 کای نور ظهور یابد و این قوه که در تمام عالم یک  
 نظم برقرار چه در آسمان مابین کواکب و اجرام چه  
 در زمین مابین اجزاء لاجرمی و اجسام و این است  
 و هر تخیلات صغیره و کبیره حیوانات و نباتات  
 که از کثرت عدد و اختلاف روح آنها انسان در نظر  
 و عقل در تخیل است و این همس در کائنات و در  
 مخلوق خود که است فرموده و باقصای بر ران  
 جدیدی از آنها علم و صفت و کاری چه یاد ده  
 پس حمد و ثناء چنان قدر را سه او گوشت

شوخ خدا خوب کرده است بجهت از که است  
 شوخ مگر این را هم با وجود فصاحت و بلاغی که در  
 حرف دارد به خطبه حکمت طبیعی است که معلم تو بخانه  
 نوشته است و معلم پیاده نظام چنین بگوید پس از  
 اتحاد قوه الکتریک تمام کایات و کارهای  
 نظم گشته است بواسطه همین قوه مذکوره که تمام  
 علوی و سفلی همه روزه بجهت نظم امور عالم یک وضع  
 و نفس حرکت میکنند و این اجرام صغیره که از دور  
 نمایانند اگر شخص با دور بین نگاه کند زیاد دراز  
 این مقدار رویت خواهد نمود و اگر این قوه بود  
 نیست تمام اجزای عالم از حرکت افتاده و کائنات



به نظم نگردید و نیز بابت دولت که مدار تمام علوم  
 و صنایع در قبیل عکاسی و جراحی و لغات و خطی  
 و ناسجی و خیاطی بواسطه این قوه منظم است و تمام نظم  
 و سن عالم کرد کلاکل این قوه میگردود به بن چه پس  
 باید میگردانیم از یکدیگر که در سنه مائه نود و هشت  
 صحرای شمال این قوه رکعت نموده و تمام مردم  
 بودن خود کرده است و در حققت هم به خط و کتابت  
 به رهن حکم این دانشه با شیم که از ردی قوه عقلیه  
 و تصرفات کلیه به به بن علوم برده و علوم را  
 کرده است

نسخ را بجای کشیدن مانده تا نظم قسم میدهد که دیگر  
 اینگونه

این مطالب را بیان نمائید  
 شرح برای چه مکرر خطرات  
 شرح به این حکم است  
 شرح و روشها این صطحه حالت هر زمانه  
 شرح عجب کم حافظه هر زمانه ی که من این صطحه  
 بهر زمانه و اینها را بهر زمانه و بهر زمانه  
 در این کارها کاسته ام خوب میدانم چه میگردد  
 حرم بهر صطحات نیت قطع نظر از اینها این کلمات  
 بحسب اکتوب و بحسب رکتب همه به بهر واقع شده است  
 چه به بهر بعضا حت شما مردم بخاره فرستید باین  
 همه رسید به حال نه مانده است که بخاطر مانده است

بجه یک نف بران ایران یک کتاب کستان هم  
 خوانده اید در سبب بخارا فیه اید قصه افسانه  
 که راه رفتن لکب را هم نیاورخت و راه رفتن خود  
 هم دانوش کرد حالا حوالت معکله یکسید  
 باله ایران و این سمت را هم مویش جداست  
 کاهی هم ارکله و حاجی ترخان و نفیس هم سفر  
 به سید صرزی دارد و این مقصود که ولس ایران  
 در روح زبان خارج برعل آورد و کیرس است  
 شرح ان مقصود کدام است

شرح دولت دید علوم ان طرف با نفیس  
 قدر که دلرانی دارد این روح را کرد تا آورد  
 تمام

که تمام جویات افکار و موهومات انها تمام مختل  
 رکن عثمانی و دارسی قاجاری شد همه دیده رسیدند  
 جسدین دیده چهری نیت حالا برگردید به خانه  
 ای خودتان نصیب درسی بردارید و بکنت  
 معلم کل سید منافاتی ندارد دستگاه معلم خانه  
 مجلس تعزیه بود مرد که بود دوست بریدن بهادی  
 نه حکما میکرد و مکتب از حضرت عباس مراد  
 و شجاعت اخرج میداد حالا تعزیه رد بانه  
 گذارده صدای نصیب برید به نه هر یک برده  
 بقالب خود عباس خودی قاسم در نصیب  
 رسیدارید و برید سر وضع خود در کتب خود کرد



مرتبه حنیض خود و زنها را باید خمر کرد در کال نالو  
 بغیر از آنکه امیر تیمور کورگان شده بود حالاکه تعزیه  
 تمام شده است از کتب خودش و پدرش که عیبه  
 صفهان بوده است مثلا عایش بیا به حکم عقرب  
 آنکه مضایقه کند و لایکه دماغش را بالا بگیرد و در  
 سر کار مورد خود کمر مان بکند و زبده آب است  
 شوخ همه که مان دارند دیگر جوانان بکنند  
 شوخ مان بکند و خوف یزید بیکم انا و علم و  
 سواد بکنند از چشم بیدها و بارها سحر برآید  
 اینست که خود را اتراف مخلوقات بیدانه مفراف  
 شوخ یک دفعه از حاجت بالکل خوشحال گفت  
 ای امیر

ای امیر کی از علوم من فراموش است و بقدریک حب  
 از حاجت کلاش را ردی است که گذارده بود  
 ازین حسن افتاده در قبح تربت افتاد در نفس  
 با طراف صورتش برآید و کت و شربتها ردی  
 ریخت و بعد از صلح اینها

شوخی فرمود چه شبها طی بود که بلا اختیار از تو صادر  
 شوخ برای اینکه درین علم اول معلم بدهام و دیگر  
 و نیست کسر مثل من باشد و در در من است  
 شوخی فرمود بایچه چهره فیه و هر کس باشد کی ازین  
 حرفها که ازین علم خوانده و حافظ داری بگویم  
 به نام اگر چه یک سکه هم باشد یا دیگریم

شوخ در جسمی می تواند بدون اینکه تغییری در ماده او  
 بطور رسیده به حالت مختلف درایه اول حالت محمود  
 در دیم حالت میعان سیم حالت بخار  
 شوخ در نور ساید عبارت است از ماده خودت در آن تصرف  
 کرده بهتر

شوخ به خیر بقیه عبارتست که خواص نام  
 شوخ کله بحکم مهر لطافت  
 شوخ و صخره باریک نفیضه کفینند  
 شوخ من که عبارت شکل گفته میگویم به حب مقرر  
 این سه حالت را داشته باشد  
 شوخ بنا نبوده که شمایم دخل و تصرف بقوه  
 حلا

حکما میطر است که گفته ام  
 شوخ تو بهیج علم شمع لکبان خوانده و علم گمراه  
 شوخ همش را بنشیند ام اینها چه عیبت  
 شوخ شمع لکبان علم خواص و احوال غمور حرام  
 بگویند

شوخی من چه اینها را کار ندارم گو چه علی چپ رود  
 بایست صحبت خواندن من بویسک زند  
 شوخ مقصودی داشتم که اثر حال محض میگویم که در  
 موطه اس فن ذکر شده که ظلالی عند در سرات  
 جو حالت محمود میعان قول حالت دیگر میکند  
 بعضی حرام از قیصر الكل جابج در میزان الهوائی



مقرات و در لوله و در کربن لب معیان

و بواسطه ارتفاع درجه حرارت بهولت بخار شوند

و حالت جود در آنها مشهود شده است و بعضی جام

را مشترک داشته باشند بحالت جود خود مانده باشند

و بعد دوی از بخارات که بخارات غیر مستحبه بودند

عبر حالت بخاری مانگونی قبول حالت غیر کرده اند

پس آنچه کشتی بکلیت خود مانده و آن بود و بعضی

شوخ شده اند و شمشیر میگردانند و بعضی میدانم

مطلب با نظارت که عوارش را حفظ کرده اند

شیخ که تو خوی اهل کفره به اکن اهل کفره کن

که علم تو در حق تو حکم است بسیار از مرا نایه

جوانان

جوانان بگردانند و بکشتند و بکشتند

یعنی بدان که اگر یک کلمه از روی فک خود بگویند

که برادر منم طوطی دارا خط کوفی

شوخ شده اینها سرم میگردانند و میدانم هر آدمی

عالم چندین خود را میگوید که از برادر مرده میزند

براب خود میگوید پس دین اسلام بوج است

شیخ بر فرض که اس دین صحیح باشد بقول دارشخص

هم چرا میگوید باسلام چه

شوخ افشار میگوید (ترد تیر) باین می نشاندند بود که

کرم میگردانند بالا میاید پس دین اسلام بخود است

شیخ خطه اسلام عجب چیزی است که نتیجه هر کلامی بود

این خاصیت جوهر است هر عطاری میداند در هوا  
سه و جوهر باطن نیرود و در هوای گرم داب گرم  
بالا میاید مگر کسی است که این امتحان را نموده باشد  
و مناط خسی از کارهای تشنه بین سباب است حکم  
در افتاب با ششم صعود میکند و پستان که بدان اورد  
باشد در افتاب حرکت در سایه اینها چه خسل باطن  
شوخ بسته اخذ میتم که کول بخورم حرهای شاد  
قبول کنیم نه جوهر فطرتیم چه کیده کایت چه  
عقل و هوش و این قدر میدانم که هوایک عنصر  
بلکه مرکب است از عنصر اکثر در عنصر ازت پس  
دین اسلام بخود است

سخن هوا

شیخ هو اسبط باشد با مرکب صبح نفع و ضرری بسلام  
ندارد و صبح پیغمبری نغمه نموده است که هو اسبط است که  
حالا بحقیقت بصر باوری که محض نیست این قول  
حکما است و هر یک ازین دو هوا که مرکب شده یک  
هو اسبط میاید با از هوایت پرور نیست برتر  
مراد حکما از هوای اسبط اسم هوایت در جوهر اس هوایت  
و از اسم که تا اسبط به ایند

شوخ حالا غا صردا چهارتا میباشند و حال یکیش  
ارائها است حال دیگرانست مد که دین اسلام طهر است  
یانه

شیخ عنصر اصیل چهارتنی است و پیش از چهارتا که



محال است تصور شود

شوخ محال چرا و بجه بیان محال است نشیده ام

شوخ چون شمار را بر گوش ندادن سخن طرف مقابل

عادت است غیر از موهومات خود و کراهِ آخری

نخواهید شنید

شوخ بوسیک و کور زنی از نهان نقطه که بودیم

شوخ دلیل حصر عصر را نمیجوئیم بنارم و درین

مذبحکم که عصر شاه یا عار و رطب است یا

یا بس است دیار و در رطب است دیار و دیار

است قسم حاسن تصور می شود

شوخ همه چه بار را شما بنظر بیفهمید جناب شوخ

نخمر

شوخ پس چگونه نفهمید که رغان اگر تو بهتر از بستان

شوخ شما ادعای علم خوب کرده و عجب میفرماید

قسم حاسن تصور می شود معنی چه

شوخ من علم خوب دارم چه خسی به مقام دارم

شوخ رطش آبی شوخ مظهر است که میگویم حرارت

در طوبت و دیوبت اینها چهار تانیت

شوخ چرا

شوخ حرارت را ضرب کردیم در آن شدیم حنین

برودت را ضرب کردیم در سبزی باقی سبزی دیگر

حاصل شد بر مجموع صفر می شود و از آنجا

شوخ گفتیم از سه فکر حرف بران بار فادای هر کس

حاصل حرارت با رطوبت همان حاصل طوبیت است  
 با حرارت و حرارت با خدش که رطوبت باشد  
 و برودت با خدش که یوبت باشد بحال تب جمع  
 بود پس عناصر هفت چهار است

شوخ جو جمع نبود آن عنصر شاه طلماب بود  
 و حرارت با برودت جمع نیست در این خورده  
 که هر دقیقه صد تیر لک خالی بتوان کرد با عده  
 علم شمی و تحمل جام و عمر قریح و امن خورده  
 هزار دفعه دیده ایم که جمع نبود

سج کسی که اجتماع صدین میکند مباحثه او فطرت  
 شوخ نکر میکنم از میرا محمد کاظم معلم علوم طوسی جعفر  
 صفا

فغان ریس که شامجاب شد و اما چه میگوید در حق  
 الکرمیه که ریا انداخت و حال بسازی علوم  
 و رنگ است در معالجات طبیه و محاربت ملکان  
 بکار است پس دیگر مجال شبهه نماند که باید ریس اسلام  
 بخرد باشد

سج چه مرفوعات میباید از برای خدا ارزدی  
 و مگر نتجه حاصل کن میدانم چه حوصی است و چه صوری  
 باطلال دین اسلام داری و کوه با نرکان سوراخ  
 میگزوی تبت بر دشت میرانی یقین دارم کارگاه  
 با تو رنگ شده اند و اگر اسلام بر حق باشد بسیار  
 بر تو به میکند و میگوید دای اگر از سر امر در بود خدای



و حال آنکه مسند خرد نشر قیامت و جوی عمر <sup>خرد</sup>  
 و اصل حاصل این فتیلت بلکه در تمام علل اذرا  
 به ثبوت قیامت دارند و اینها که بنویسد قیامت  
 نیست و برای اعمال ثواب و عقاب مسند است  
 محض این است که شما را بلی به عقیده نموده و در  
 معین بگویند ای برادر من و تو بیداریم که اینها <sup>در</sup>  
 با ما هم عیش کنیم و این در روزه و ساله بزم  
 و در هم چون عقیده است برشته خیال میکردیم  
 عیش کردی و هم فانه بردی و ذکر که معلوم میشد  
 طلاق آقا بجهت بیان همین مسئله به ارتب را با تو  
 و مثال و کمر بردز میرانه

تو بخانه

تو بخانه بنده با این صورت از پیش کرده و زلف بر  
 آورده و لحاب حسابیده و شلوار و دسآل کردن  
 و دستکش جبر و نقیبی کش مرگ ما بنویسم ما این  
 و چشم و عمامه و عصا در دایه و علق و قنای پاره  
 پاره در بقیع همین است که از آنچه در روزه چشم  
 بپوشم و عرض کنم که شما هر چه بخواهید بفرمایید  
 بعد از این تقصیر است و سوز قوه اکثریه است  
 و در اسلام بخود است

نخ کاوه را با دامن را کاوه دامن میرساند چه  
 دخیل بهر دین و این دارد یعنی این قوه اکثریه  
 را در هر چیزی بیان کنماز آنچه اش این میشود که

اسلام با طریقت و بر میگردد و تسکین میگرداند (و میبرد)  
 و از (و میبرد) و این قدر باید دانست که علم هر  
 معرفت است که هر که تحصیل کند کمال سعادت و رفعت  
 را دارد و در همه جایار و بلاد خواهد بود این علم که  
 معده صنایع است مراتب دارد که گریست که در  
 همه مراتب و صنایع جاری باشد و معلوم است که در  
 صنایع و اعمال به ترتیب و توفیق و توفیق است  
 و نیز که ارباب صنایع رشته میدهند که صنایع  
 دولت بگذارد تکمیل شود و دولت هم قبول میکند  
 برگزیده صورت خواهد یافت چند سال قبل  
 اطفال طهران مکررات گوشه بر میان خدایان

چیزی نمانده بود که از حق انکار اختراع لطیفی بود  
 کار سازنده و در همه جایار مکررات درست شود و  
 عاید این مملکت گردد و سه روز بعد دیدم طفلها را  
 کرده میگردانیدند که چرا از این دکان بدان دکان  
 بر میسازند و قوطی نعلین مکرر میسازند و بار که دولت  
 علیه ایران را در میاوردید مردم از رتس دست برداشته  
 سربست که انکار صد سال عقب گریخت ایستادن  
 باغی دکان سازی و شمع کهر ریزی و قد نصیری  
 و کهر ریزی و غیره خانه و چاق و مهره و بانی  
 و بانی بانی که ام را در ایران چندین سال  
 برای امتحان اعلام شود که هر کس فلان صنعت را



خوب میداند دولت باد ما هر یک قرآن می‌دهد  
 آن وقت رسید هر چه صفای سهرت هم  
 دو لایه صاحب صفت شد یانه رفیق دارم  
 جوهر که کند یکند چه قدر خوب لاک ده شوره  
 و گئی میرند که هیچ کس از هر دخط فرکی که نشد  
 آنها میرند تیرند به یقین است که اگر علانی  
 را از دوش شهر نشاند خانت ای بزرگ برای  
 این بچاره ثابت کرده بطنی میداد دستش را بر  
 سارا بخد قسم تقیم را جواب یک نفر چاپ  
 کند که اگر شبانه روز را بت دخی ساعت بود  
 کسر تواند حاله کی از روزها کند جواب طبع روز

جات بخار یکفر داشته باشد ما هر چه دلش میخواهد  
 مهر مویید تا نفس کثیر اعاج بلد جوهر شده  
 دریغ استعداد ما در ایران ضایع میشود جای کریم  
 است اما خنده فرصت نیده و صد هزار دوست  
 ارس کوساله های سامری که خود را بطن و سواد و نصف  
 و تالیف مشهور کرده اند و بعد رنگ الاع ادرک  
 مداره بخدا جای کریم است خنده مجال نیده به نصیب  
 خوشتر نقل قدیم ایران بود حال علم فردوسی هم  
 بان ضمیمه شده است سارا بخد قسم کرده است  
 در هیچ دولت در هیچ تاریخ در هیچ علوم به سواد  
 کرده است در هیچ طباعات به سواد نامه دا

ده نفر جان بکشد میسند طالع لطیف که دیر بر رگ  
 خود قطر شکر را دار داده است نصف واقع شود  
 بچاره میرا فروغی احمق جان کند و گری صاحب  
 کتاب مرآت البلدان بودگی کوته سواد آری  
 حکم اوج به حاضر است دیر علم و فضل بخوای  
 اول اینکه در خوردن آنها دح حص میسند  
 ثانیاً که ترجمه همدیگریم ثالثاً اس که کتاب  
 باسم من نوشته اند رابعاً این کتاب را راجحی  
 در سوره ام فصل اینها را بن نوشته اند  
 صاحب بن معنی بهم از که از سلطان خدایک  
 سادماً اینکه طهارت خواب بر بخیرم در بر

و خود دهل خودی بدخانیان داده بر یکدم نظری  
 وجهان نشان و شرفیات خارج بر دایم است بخوای  
 یک مرتبه تبعه خارج بر دایم بخاران و تر و اراده  
 نقاب ایران دارند خبر میدهند و استماله یکدیگر  
 اس دلت خوش دل شده تجدیات غوا میسند  
 کم کم قلوب را جذب کنند اما دولت عاقل این  
 پوشیک روزی یک وجب بلند شود که بین  
 یک عیت من است که از قبیله بلاد اورنج بکشد  
 بی امرد هر که سوار خواب بلکه پشانه ارکان  
 بریدارد اطلاقون ران است و جلیس ورن  
 اقلیدس نوکر ادب است بقاء چاکراه آن کریم



ان پره مهرال بیل متعفن باجه بند و بر این کلمه  
 و سال لام الف لا و تقوی و سه در لغت و لغت باشد  
 خواب می رود در پس تحریر قید می نشیند خود را  
 افلاطون دان می نویسد هر است که چاب بهم  
 با به قندی عدی نه بگویم و من یابره ابه فاعلم  
 علم وقت ضرورت از در وقت روز بازار گوش  
 بریت و داده روزه و دعا است راه راه شوق  
 دادن نه دین ماند نه لغت نه زهد نه تقوی نه ترک  
 معلوم است نه تقوی نصراغه به تر از یهود مسلمان بدو  
 از نصراغه محمد دام الله و اعطی قمار از امام محمد علیه السلام  
 سجده اسلام دشمن زهد نه خدای تناسله نه ستم

به اصف صد روزه طول عماره است است عرق  
 بخورد در دو وعده میکند تب خنده باز است روزی  
 مسجد تب بچه باز است روزی دو وعده دالای منورده  
 صیام روز مسجد می روزه و تب زیر غبر در بای طوبی  
 خمس می دهند از قصح می روزه یا پس روزه می روزه  
 خمس خنده روزه بخواند خمس اسم تعریف میکند  
 خمس تفریح صدقه می دهند برای ششمار روزه می دهند  
 اگر یکی پیدا شود که دست از جان بوی و اینها را  
 بگوید شاید اثری بکشد تقریر می شود که امتحان داد  
 نبود آن وقت قند از سر است که راه خانه ای  
 آنها را که میکند بر روزه و دیگر هم علاوه می شود

افلاطون دیگر هم ریشه دعوته پیدا می‌دای  
 به نشانه ریشه ای بچاره ایران ای بچاره ایران  
 برای بچاره ایران تا این طبع به پیر در کار است  
 و صرف ناسخ حدی کار دانی رود علی  
 زن قبحه در کار بیطو است خود خویش و علم  
 ان در دیرتره زکری پیدا کرده است در کوچه ای  
 طه ان می‌کرد و با یک بله بگوید حرف حق  
 سزا میرسد او مرتع می‌کرد و با وجود حضرت علی  
 با ان همه تضایر خطور مردم میر معویه بر حربه  
 باید به بسند خطور معویه با ی خرد علی راجع بظلمه  
 خود دار داده و چگونه این علی بهدم حمله ی

عمر و عاص را در تحت الحک خود پنهان کرده ام  
 شوخ جانب فاشی چه می‌فرا مید که سید شمس  
 با من صحبت علی می‌کرد به کجا رفتید این صحبت که شمس  
 می‌فرا مید اردر برادر درجه بالا رود همه زان با است  
 که کوشش مید و بر دیم سر صحبت خود ان کی از علوم  
 من علم با بس است یعنی علم حقوق  
 شمس بره چه می‌کند هر ساعت یک حبک پیدا کن  
 کی از علوم من علم نقاشی کی علم مان خوردن کی از علوم  
 من علم حسابی است کی علم راه رفتن و بی اسم  
 پیدا کن و هر چه بخواهر که علم دوست کجا هستن  
 علم لباس کجا هستن علم خانه داری کردن علم



علم بول گرفتن علم تصدین علم خواندن علم حساب  
 علم شنیدن علم ریز جابه پوشیدن علم ریز جابه کشیدن  
 علم عموه آمدن علم غمزه علم دل مردم را بردن علم خوردن  
 علم ریختن علم جامع کردن علم لواط دادن علم شستن  
 خوردن علم جاروب کردن علم رفتن باین کردن  
 علم نوک داشتن علم خیاطی علم چرخیدن علم حین  
 فروختن علم حمام رفتن علم سوار شدن علم باد  
 علم حبس کردن علم قمار کردن علم قسم آریدن بخواب  
 یک کردن این علم با بر است بنامم همه را دارم  
 مقنن هم می نامم باشم در هر یک کتاب مبوط مبوط  
 در ابواب و فصل و در دوع و اصول همه را تحریر کنم  
 که ده سال

و ده سال در رس خواندن و همه را بگویم فی فی خیر همه را  
 هم بعضی و انصاف به هر که همه هم محضرت و هم  
 اینها علم بائیت که هر که در شده نوکر شده باشد  
 به حب ریا و بیکرید مایه علمی را که فکر در آن کار برد  
 و درین وقت پیدا کند دولت آن پسر باشد و کل  
 نفسان صبر کرد و دتره دائمی داشته باشد خواهد  
 شوخ آن که است

شیخ آن علم حدیثی است علم مبد و علم معاد  
 علم کالیف اله بعد از اینها علم طبیعی و ریاضی هم  
 است و به باید قبر از همه علم میزان بصر که منطق  
 باشد خواند که صحت و سقم قیاسات و ترتیب یاب

نمیدانند از باب باطله بسیار روی کارانه است  
 ای ادم رو بسیار بیدار شده است در غایه راه عقل  
 بر نهند چنانکه می بیند روی هم که خود را با بریت  
 میدانند در معنی یک گویند پیش نیت هر چه دهری  
 گویند قبول میکنند هر چه با بگویند قبول میکنند هر چه  
 سخی گویند قبول میکنند هر چه کلین در مقرره حاج  
 المعقول و المعقول کثرانه میگویند قبول میکنند  
 از همه بر این اوقات صوفی های یاده کوی چهر  
 منند بر افاده بر ارقله ران بوق بنده پنداره  
 آنها هم هر چه میگویند قبول میکنند اس قولها رای است  
 که محک در دست در دست نیت اما اهرم تساهل

اصول را جز در سبب پردگی که سه وقت از پیش بین  
 حقیقت است بنشیند غافل که جز علم زبان علم کردی  
 ندارد و با وجود علم زبان تخص عامی است بهر چه حق  
 ندارد و سخن هیچ علم مردم برند اگر چه علم حساب  
 برنده طبعی باشد که با الفیه است تربیت تا چه رسد  
 بالهیات و بیان حقایق غایه و تکالیف  
 شرح ان علم با هم که شما دارید و اسم برده اند  
 در دنیا و مملکت داری ندارد  
 تنج عجب سو زبر که دامن گیر شما شده است در یک  
 مشربان نمکنم از زبان خودت بگویم  
 شرح لغت



شیخ برای تعیین سه صد چه نفر همدس و مترجم و صاحب  
 منصب میفرستم هر یک نهایت مال بیست تومان هم  
 انهم باریات و حاله و صبر شد شش ماه ارنال دویم  
 گذشته است دارم شش صد تومان ادله و در هر ارشاد  
 بیدرد و بعد صدر عظم بعد در زیر جک بعد سر عظم  
 خود طبل در در خسر و نمی که حاب بکنم معلوم میگرد که  
 یک تومان بعد ازین همه دونه که در دیال باد رسیده است  
 و توقع هم داریم با کمال شان در کت حرکت کند خواهد  
 و لوازم و خدمه او بهتر از فلان امرا طور باشد که  
 مصیف روی طر فین باشد و بعد از برگشتن هم باز  
 سال بهان شان از کتیه خود بخورد و خود طلال در باشد

اما همدس

اما همدس طرف مقابل سید برادر ششصد برادر توان  
 برایش میرسد که از شنیدن آن ارکان تجارت بازرگانی  
 میشود و هرگاه از جمله مخارج این پولها کی استماله  
 باشد باین معنی که پنجاه برادر توان نقد باشد  
 بگذار یک نقطه آن طرف تر سر حد تعیین شود نص صلت  
 که در سچو مردی به لفظ هم دطن و خط سقیم و لکرا  
 از ته دل و کمال متهمان و پاردن و بوسیک و  
 سیریزه در لفت چسبیده و پس کردن سر شده و کلاه  
 یک دجی روی آلود جنبه کرده و پیراهن اش دا  
 چهار پنه کرده بکار میخورد و به لفظ بر پت شده و دست  
 رد بر سینه صد من خلای مکرک نروده حوا

سهل باشد زبان محصری و این یک نقطه موجوده  
 و نسخ باطن تر یک شهر بر طرف طرف مقابل  
 به جهت تکرار و تقار که خلاف عذره رسیده باشد  
 آن وقت که دولت خبردار شد مجلس عقول اولی<sup>یعنی</sup>  
 و در آن عظام و دشمنان خان رجوع یکند بامیوه  
 کتابهای خیار را روی هم بریزند و مورد دیگر بفرستند  
 ازین نامده هم یک نقطه دیگر بچند روز توان خوانی  
 بنامینه بر یکدوسه حد عقل و حدیه و ایران قدیم  
 و حدیث از معانی میاورد و اصطلاح از حروف و علاقه میدهد  
 و بس تا برسد دردی این قافیه افتاده شود باز آنکه  
 مورد دیگر یک پاره بود هر که رسد از دل رستم بخشن  
 کلمه

کم کم دولت مدق و تحلیل برود و دل هم جوارش  
 مرض حاره پیش بیايد  
 شرح دهان و لغزیده از خواب بیدار شد هم بس کلیف  
 شرح اس قیل در دنیا و حیات با رفیق و مجرور  
 واقع اگر که ذنوب و نام مرتبت از ضعف عقاید  
 و عدم عتسای با حصول مذمب و سنت در آمدن  
 ناشسته است و همه ثمره این تحفیف علم و شوق  
 بیرون باریها در کمالیات و انبیاان رقص علم خدا  
 پرست و نقطه سیاهین بر کلیه و عدم عتسای و بحر و نهاده است  
 شرح بس خطیر و کتبها که دین ندارد کاتبان نیست  
 شرح دین ندارد یعنی چه دین تو را ندارد یا هیچ ندارد



در صورت شور و پول داره بخدا قسم ارشاد صر که در  
معلم را تقه ای خود قرار داده اند چنانچه در کارها  
و هرگز از خود در نمی کنند

توخ جاب شج سا که در نمی ندیده ای کای برونه  
معلم یعنی تعلیم داده شده بخوانید و کاهرا دم کال  
یعنی نرس و کای رزق بعین میفایند ما هر درکی  
که دیده ایم پس که از عقایدش میپرسم و جوابی را  
بر مان میوم سر منم اقرار هیچ چه ندارد

حج چون هیچو حاله تا کرده اند که هر چه اینها میگفتند  
مان است لهذا بطور زیر به چهره میزنند

توخ ما پرستم درکی با ارزدی بر او زیر می میزدند

که میرند گشتی بخار و ملکوت میارند مال خود نصیب کرده  
میرند در شب حتی بقیه کرده بخوابند و ناسر حجاب میکنند  
و لب هم بسیار ضایع آنها را تحقیر میکند این است که  
ما هم به اختیار میوم هر چه از این میوم ما چاه  
میکنیم پس است که بر سر خود

سج اینها که شدیدی بر ویل است که نباید  
کامل داشته باشند زیرا که همه را در پی اس جهان  
بوده اند بطوریکه هیچ حاجت برده اند و علم  
خدا شناسان سر نفس شناسان عقل شناسان و سید عالم  
شناسان همه را که بیت سازی و عبادت کردن فارغ است  
بخدا بکل آن نقاش که مسلم همه است و این است

ملکه کی آرد و ساری کفار و بدعت گذاران بود اما  
از صنایع آنها بدش نیاید چه حسی تعقیب دارد  
و از آنها گذشته اشخاصی که شایسته دین و جادها  
سده اند عوام الناس آنها بتنه یعنی چپکه جز  
یا کالکه ساز ما عکس است اینجا مثل فاطمه

تو خ ان شتر سفید تویم

شتر سفید در روز رمضان نشسته بود بر پایه میخورد  
بیدی پیدا شده بود با او شده یک شتر سفید  
خواست عذرش را بخواهد گفت مگر نه این بچه  
سنانست چرا میخوری گفت غصه مخورم در پیوسته  
شتر دام در مسلمانها حال بر گاه کسر دارد و نشسته

ادل

ادل کسر را که مر سینه راه دار است بعد در نامه بان  
و گشته کمرک و سه باز و درش پیمس از اینها  
گاه از عقاید اسلام پرسند چه خواهند شد از اینها  
قدری بالا تر میروم از اقایان اینها سلا از فلان  
پرسند خرد و شتر حق است باز اگر حق است چه دلیل  
داری بین چه حکایت اراد خواهند گفت اگر  
سائل ادم کم تجربه و عبارت آخری خواهد گفت  
میکنند که دین اسلام اینها بود که از این بدیهه نشین  
تو خ این چه حسی بسته دارد

همه میگویم تو که باز در دانه بسته مردن گدشته  
این بزرگه با که می بیند ما را کسب ما را در دنیا و کون



و بی دین های فرکی ناستند اینها هر چه نصفت  
 خود که علم زبان و هندسه و عکاسی ازان جمله است  
 اگر گشتند ضرری ندارد که شخص بشود ازان هم بآن  
 شرط که در فی خود خوف نبرد مگر اگر بپندست  
 در باب عکاسی هر چه بگوید نامعقول است هیچ  
 ندارد مگر بسکه عکاس هم باشد

سوخ مس اگر بخواهم بدانم در کمال چه نه هر داری حکیم  
 سخ اول تو مذمت خود را از روی علم کلام اگر  
 درست فیه و دبا و لیر و زبان محکم کرده است  
 بخواهر سری هم در مذمت اینها کرده بهتر از صبح  
 وقت است و نه شاید ضرری نه باشد در آن  
 کتاب

کتاب ما در مذمت نوشته اند بهت یاد بخون  
 شرح و اقا در نصیر مذمت ما هم کتاب نوشته ام  
 سخ هر چه سکون واقع است و هر چه دارد غرض واقع  
 بگویم ملل تهستان کتاب مشهور است و بیان  
 و اصل هم گوید اگر کبری است انهم کتاب است مشهور  
 اینها را چاپ کرده اند عقاید است هم مشهور است  
 سوخ نصی فرکی هم عقاید دارد

سخ عجب صحبتی است که بیداری مگر درکی از است حضرت  
 امیر غایت انها هم متدین دارند مقدس دارند  
 منها چون ولت انها ارادی است نه مذمت  
 خود را با انها می رسند و بهر عامر هم که شهبیدا

میکنند به بردا میگویند پس امر در کتاب دیدم مرسوم  
 بکشت الدمار صبر انا و لک رب حکم الهی را کین  
 انجلیس نوشته است هر یک نام یکی دنیا را و ابر سر کرده  
 و در دار السلطه سن بطر ابرخ سه هزار دینار و چهار  
 دینار سحر طبع نموده اند در آن کثیر اقبال و صحت  
 معجزات بی اسه است در حق مطالعه ان کتب کا  
 ان کورهای نواده بقدر در کئی دس به ششم  
 عدت دس بر سر دانت ساله در حقیقت کار در  
 حالت دالیه و ان رشم اسم ارا اسنه حقیقت آنها  
 رهن گوید صحت شمع که باین جاریه جوان در  
 مجلس نشسته و اوزر سعادت از جن ادلاج  
 دانا

و آثار نجابت از اطوار او واضح در حق شنیدن  
 کلمات علامت تا هزار رکب او به اینه یک دفعه  
 به اختیار شد اشک از چشمش جوشیدن گرفت دست  
 کرد و سوال کرد نش را کند انداخت هر فوراً  
 خواست زلفی را که از بر ریش هزار بار او یک  
 لعنت بکار در راه و طریقت رها کرد با کمال  
 مذمت قسم های مغلطه خورد که رشم دست این  
 این برستیای شوم کار دیگر به انکم و سچ کار  
 بهر انحصار علم نیت بر هر چه بد باز و حید که  
 وزن روش و گوش بر است لعنت  
 توفی که ریش آنها بود برکت و با کمال شد که



دستمال کردن بچشم نشان دولت جواهری  
 سج جواب داد که مثل ملک است در شرف  
 چه احترام دارد

سج رُس گفت صلیب کدام است  
 سج مثل دار حضرت روح به دکنه خستار صلیب  
 بیان فرمود

توخی دگر هم گفت پس ای که من دارم صلیب است  
 سج فرمود ملی و عجب این است که متعجب نیست  
 یک دفعه مر سینه ظاهر و باطنی نود و نه  
 داری بهان دستمال کردن هم که شما داری  
 صلیب است محض نقیصه بحال خود شکلی بعضی کارها  
 میکند

نیکبند و خیزد از به چه میکند  
 سج بطور نقله است

سج هر چه که مثلا در دکنان هوا در نهایت رسیده  
 است از روی ناعاری پوشند تا در ایران اگر چه  
 هو خیزی گرم شود پوشید و تنگ بخیزد که وقت  
 راه رفتن حق حق کند با نای خود را دایم در حس  
 نگاه میدارید پس سردار را با قصای قسم  
 بدون دکه میانه تا با با وجود اسکة خلف سر  
 داری که چند بار دست بالا کرده بر سینه دکنه  
 میدورید وقت و صوبه بمانید مطران وقت  
 نایکبند جفت گفت نگاه مارک ما هوای را از

اندک عرق یا ترشح آب وضو باید انداخت و در  
 شست و شوی دست و حتی چسبیده اند لباس اهل کار را  
 برای تسهیل امر کوتاه کرده اند شما حتی در راه  
 هم اما پرستش میکند قسم این برای خطاهای  
 شما با آنها خطای ابراهیم میسید خط خودتان را دست  
 میرود میرا کولات به مره یا کیف دارند برای  
 یافت شدن ماکولات خوب است نزد آنها  
 شما در ایران نیست کده ردغن و جمل سحرید  
 بعضی قسم دکنی که این سوپ است شلایان  
 زهر مار و چون در عبادت خود ما مورد در اند  
 نشستن نیستند شوار با را برای اسکه بر دوت است  
 کند

کرچکد

کند تک کرده اند شما از آنها تک تر میشد  
 و برای حالت تشنه در نماز نشیند این است بترک  
 و در مسکن سجده از عقب مثل فایه های بر سلا  
 مورد مصحکه واقع میزند زنهای ایران لباس  
 شما با دست از عقب نشاند نزدیک است  
 کوتاه تر لباس روده های خود را نشان میدهند  
 آخر هر مکتبی قصه های دارد و تبعه هر دولتی یک  
 دارد رفیق مسکینه جاب تیج جندان  
 از میقوله شمر که شوخ و کمر به بحقیقت برده پس  
 از اظهار تر است بدامن قوبرد  
 آن شوخ که بر کمر آنها بود بنا کرده است خیارانه



برعاش کردن که این چه شوه صحبت است بادی  
 که اینطور حرف میرسد که تارا این مدت <sup>عظ</sup>  
 در شد و نظام الدین و عماد الدوله قرار داده است  
 بسا چه رسیده است که اسرار پان کنیز ختم کوس  
 مردم را با کشید من چندین بیکار کار مخصوص آنها  
 داده تا که کجالت کرده بودم اس و نفر بوده که  
 و قریب تا کرد با از مدرسه پر دل باید به حاتم  
 را بر از طاعت دوست میکردند بر از چهره کشیدم  
 تا رضی شدند در دلب برم برای یکی از برادرانی  
 پنجاه تومان بن ضرر زدی از جارج حوشت  
 و گفت رفتم که رُس در سرب مدرسه را خبر دارم  
 بعت

یقین بدان ار شدت ذاق اینها را تا حال کمال  
 خواهند نمود پس که صحبت ماں های ناز کشید  
 یک دفعه دست رفیق خود بسینه ام از خوب ختم  
 دیدم که قاتب روزه است کبابی صحیح که بر سکه  
 دست داده بود حاضر کرده بودند فادام بخورن  
 بعد لباس رسم پوشیدم در سکه نشسته راهم <sup>حانه</sup>  
 انه که پیش و کفتم در سحر ساری  
 با تمام رسید ترجمه مجلس پنج و ترخ از سر مجلس که  
 (ها مکر جارج دیگر) در سیاحت و اختلاف  
 در شت است



که بماند که سیاح مذکور نوشته است از ابرار است

ادل شیخ و شوخ

و دم مجلس فاجعه اعلم

سیم در تعمیر خواب باله که امروز در ایران می بینند

چهارم در مذمت عبده چشم بندی که در لایه عوام

سیم کتابچه که در حقیقت عهد نامه با نوشته است

نهم در شوق طائفه با پی حقیقت مذمت علی ابن

دلت

هفتم کتابچه دیگر در علوم که هم بنامانده و خود

انها از میان رفه است

اشم ذکر نامه ناصر خسرو که در تفسیر منقول است

نهم

نهم کتابچه دیگر در بے اعتباری کتب و دلائل باری

دسّم کتابچه دیگر در تفسیر انجاس الدی موسی

صد در انجاس و بیان حالت معلین و حجاب باله

مشهوره و ملا باشی با دلائل و آنها که در خانه

ایمان و دولت شعلند و سان مسکه سلطان نیریز

یازدهم کتابچه دیگر در باب فقها و بزرگه ابد

که در این چند ساله پیدا شده است

و دوازدهم کتاب چه دیگری در خیالات اگر

والوار موسوم به نفوذ بالله من غضب اجمار

تمام شد در ساعت چهل و پنجم از روز دوشنبه

سر و هفتم ماه دی پنجه در سال سلفی از تاریخ که





۱۱۳۵

۱۰۲

بید خودم بعد از حاجی مار تو الکرجی نے دار السلطه  
جزیره داق ۱۵۷۶۴۴ قمر از حجت می  
و اسلام ؟

نام شد کتاب شیخ و شوخ که از روی صادر است  
بازخ رود جمعه یازدهم شهر ربيع الثانی بهم رجب  
جزای قوی شیر ۱۳۲۵ بید اقل حاج احمد  
صفا نے چون در کمال استعجال تحریر یافت تشریف  
که غلط و سهوا را بیده عفو و عماض ملاحظه  
التماس دعا دارم بید



۱۱۵۵

